

ساختار اجتماعی عشایر ایران

جواد صفی‌نژاد*

چکیده:

عشایر، یکی از جوامع سه‌گانه‌ی ایران می‌باشند که برای هویت ملی ایران افتخار آفرین بوده‌اند. سر سلسله‌های بسیاری از حکومت‌های ایران، از جمله قاجاریه، زنده، افشاریه و ... از ایلات بودند، که قرن‌ها بر ایران حکومت کردند. در اینجا ضمن تفکیک دو جامعه‌ی روستایی و عشایری، به بررسی ساخت اجتماعی - سنتی و رده‌های قدرت در آن‌ها پرداخته و با تعریف رده‌بندی سنتی آن‌ها، شیوه‌ی انطباق رده‌های قدرت بر این رده‌های ساختی را مورد بحث قرار می‌دهیم. از درون این رده‌ها، جنگجویان ویژه‌ای گزینش می‌شدند که وظایف نبرد مسلحانه را عهده‌دار بودند. شیوه‌ی ساخت اجتماعی آن‌ها و انطباق با رده‌های قدرت به‌گونه‌ای بوده است که در مدت سه روز می‌توانستند تمامی نیروهای جنگی خود را وارد کارزار نمایند. در روش سنتی، مالکیت شخصی بر مرتع عشایری حاکم نبوده، بلکه مرتع متعلق به کلیه‌ی اعضای دام‌دار طایفه بود. در سال ۱۳۴۲ که نظام اصلاحات ارضی بدون مطالعه و آگاهی از نظام سنتی - عشایری، به ملی کردن منابع طبیعی پرداخت، عشایر که دام خود را در معرض نابودی می‌دیدند به مخالفت با آن برخاستند و جنگ تمام عیاری بین حکومت مرکزی و بسیاری از ایل‌ها در گرفت که به شکست عشایر انجامید. سرپرستان و فرماندهان عشایری، یا کشته شدند یا از قدرت خلع گردیدند و سرانجام به فروپاشی نظام سنتی منجر شد، که به اختصار در این مقاله آمده است.

کلید واژه‌ها: عشایر ایران، جامعه‌ی روستایی، جامعه‌ی عشایری، ساخت سنتی اجتماعی، ساخت هرم قدرت، کوچ در پهنه‌ی مراتع، شکستگی هرم قدرت

* عضو هیأت علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران

ساخت سنتی - اجتماعی، که ساختار قدرت در درون آن جلوه‌گر است، پدیده‌ای است تاریخی، که ریشه در اعماق قرون دارد. برای بررسی چنین پدیده‌ای، نیاز به تعریفی از این جامعه داریم؛ جامعه‌ای که به نام عشایر در ایران شهرت یافته‌اند. جامعه‌ی عشایری چه جامعه‌ای است؟ در کجای سایر جوامع ایرانی جای دارد؟ زیرا، جوامع امروزی ایران را می‌توانیم به سه دسته‌ی مجزا و مستقل از هم تقسیم نماییم که به نام جامعه‌ی شهری، جامعه‌ی روستایی و جامعه‌ی عشایری شکل گرفته‌اند، و کلیه‌ی سکنه‌ی ایران در هر جایگاه و با هر فرهنگی نمی‌توانند خارج از این سه جامعه باشند. شیوه‌ی زندگی اجتماعی و قدرت حاکم بر جامعه‌ی شهری کاملاً شناخته شده و همگان از آن آگاهند؛ بنابراین، می‌پردازیم به دو جامعه‌ی روستایی و عشایری.

در گذشته، دو جامعه‌ی روستایی و عشایری را عموماً جامعه‌ی واحدی می‌پنداشتند، و برنامه‌ریزی برای آن‌ها را به صورتی مشابه طراحی می‌کردند؛ زیرا، ملاک‌های صحیحی برای شناخت این دو جامعه نداشتند؛ ولی اگر ما اقتصاد غالب زیستی این دو جامعه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، مشاهده می‌گردد که کاملاً از هم متمایزند، و مهم‌ترین وجه تفکیکی و تمایز این دو جامعه را می‌توان به شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

ملاک‌های تفکیک جامعه‌ی روستایی از جامعه‌ی عشایری

شماره	ملاک غالب جامعه	جامعه‌ی روستایی	جامعه‌ی عشایری
۱	نیاز پایه‌ای	آب و زمین	مرتع و دام
۲	فعالیت غالب	کشاورزی	دام‌داری سنتی
۳	فعالیت جنبی	دام‌داری	کشاورزی
۴	مازاد تولید	عموماً زراعی	عموماً دامی
۵	تنوع کشت	زیاد	کم
۶	بهره‌گیری از زمین	در یک منطقه	در دو منطقه
۷	تحرك گروهی	اسکان	کوچ
۸	تجربه و تخصص	در امور زراعی	در امور دامی
۹	بازده در هکتار	زیاد	کم
۱۰	نظام آبیاری	پیچیده	فاقد نظام
۱۱	منزلت اجتماعی	در رابطه با آب و زمین	در رابطه با دام
۱۲	روابط اجتماعی	پیچیده	ساده
۱۳	تبعیت از طبیعت (۱)	زیاد	کم و ...

(کشاورز، ۱۳۵۵: ۶۵-۶۲؛ صفی‌نژاد، ۱۳۶۸ الف: ۳۳)

در جدول مشاهده می‌گردد که پایه و زیربنای فعالیت جامعه‌ی روستایی بر آب و زمین و کشاورزی شکل گرفته، و فرهنگ جامعه براساس این اقتصاد غالب متبلور است، ولی در جامعه‌ی عشایری، این فعالیت غالب، بر پایه‌ی مرتع و دام استوار است و فرآورده‌های غالب آن نیز فرآورده‌های دامی است و فرهنگ جامعه نیز بر همین اساس جلوه‌گر است.

این‌ها دو جامعه‌ی مستقل می‌باشند که زیربنای مستحکم اقتصادی مستقلی دارند. زیربنای اقتصادی غالب روستاییان آب و زمین است که محصول آن فرآورده‌های کشاورزی می‌باشد، و همه چیز این جامعه، بر محور این نوع اقتصاد دور می‌زند. مسایل فرهنگی و روابط وابسته به آن نیز نشأت گرفته از این زیربنا می‌باشند؛ مثلاً وقتی جامعه‌ای زیربنایش بر اقتصاد غالب کشاورزی استوار باشد، روستایی آن به هر شکلی که باشد، متأثر از آن زیربنا است و همین است که می‌توان چنین جامعه‌ای را مستقل دانست.

این خود یک واقعیت است که همه چیز روستاییان، در اقتصاد آب متبلور است، فرهنگ، معتقدات، تقدیس آب، واژه‌های مربوط، نظام‌های مختلف آبیاری، گروه‌ها و قشرهای آبیاری، جست‌وجوگران منابع آب (مقنی‌ها)، همه به خاطر بهره‌گیری بهینه از آب در روستاها ایجاد شده‌اند ولی در مقابل:

بنای جامعه‌ی عشایری بر مرتع و دام استوار است، و همه چیز در این جوامع متأثر از مرتع و دام می‌باشند مثلاً: فرهنگ نگهداری دام، تخصص در امور دامی، معتقدات به دام، عشق و علاقه به دام، اصطلاحات دام‌داری، شیوه‌های کوچ، تغذیه‌ی دام‌ها در کوچ، ساخت سنتی اجتماعی، رده‌های قدرت، جنگ‌ها، شکست و پیروزی به خاطر مرتع، نیاز به توسعه‌ی مرتع، نیاز به قدرت در حفظ و نگهداری مرتع، شیوه‌های بهره‌گیری از مرتع و فرهنگ مترتب بر آن، همه، نشأت گرفته از مرتع و دام می‌باشد، آن هم به شیوه‌ای سنتی.

اگر این دو جامعه، دارای ظواهر فرهنگی مشترکی می‌باشند، این رویداد برگرفته از روابط اجتماعی متداول اخیر آن‌ها است که از اوایل پهلوی اول به بعد صورت گرفته است، و هیچ یک از آن‌ها بومی نیستند، مانند شیوه‌ی بهره‌گیری از لباس، این

اشتراکات نشأت گرفته از شهرها است که این خود به پژوهش عمیق مستقلی نیازمند است.

بنابر تعریف داده شده، این دو جامعه نمی‌توانند جوامع مشابهی باشند؛ بلکه کاملاً از هم جدا بوده و هر یک جامعه‌ی مستقلی را شکل می‌دهند. بنابراین، با توجه به این که هر جامعه‌ی مستقل دارای تعریف ویژه‌ای می‌باشد، به تعریف جامعه‌ی عشایری می‌پردازیم:

تعریف جامعه‌ی عشایری

در سال ۱۳۴۷، مرحوم دکتر نادر افشارنادری، برای نخستین بار تعریفی از جامعه‌ی عشایری ارائه داد که هنوز معتبر است؛ زیرا، هنگامی که نامبرده پس از بررسی عینی جامعه‌ی عشایری منطقه‌ی کهگیلویه در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ به عمل آورد، و ایل‌های آن منطقه را مورد مطالعه قرار داد، در مقدمه‌ی کتاب «جمعیت و شناسنامه‌ی ایلات کهگیلویه» چنین نوشت:

برای این که یک جامعه را جامعه‌ی ایلی بنامیم، سه ملاک عمده، اساس کار ما بوده است، که دو ملاک آن عینی است و یکی دیگر ذهنی و آن‌ها عبارتند از:

۱- وجود ساختمان ایلی: جامعه‌ی ایلی دارای تقسیماتی است و این تقسیمات در کهگیلویه به صورتی است که هر ایل به دو تیره یا بیش‌تر تقسیم شده و هر تیره شامل چند طایفه است و هر طایفه نیز از چندین اولاد تشکیل شده است.

۲- سرزمین مشترک: هر ایل دارای سرزمین مشخصی است که حدود آن کاملاً معین می‌باشد. در داخل این سرزمین، طوایف هر تیره، صاحب مناطق معلومی هستند، هر اولاد از یک طایفه نیز چراگاه‌هایی برای دام‌های خود دارد.

۳- آگاهی افراد به عضویت خود در ایل: همه‌ی افراد یک ایل نسبت به سلسله مراتب ایلی خود آگاهی دارند؛ یعنی، می‌دانند به کدام اولاد تعلق دارند، این اولاد به کدام طایفه وابسته است و طایفه‌ی آن‌ها مربوط به چه تیره‌ای است. و بالاخره این تیره از کدام ایل مشتق شده

است. اعضای ایل، نسبت به چراگاه‌هایی که در اختیار هر اولاد، طایفه، تیره و سرزمین ایلی می‌باشد نیز آشنایی دارند.

ملاک‌هایی مانند: کوچ، سیاه چادر و شیوه‌ی معیشت، هیچ کدام نمی‌توانند رهنمون صحیحی در تحقیقات عشایری باشند؛ چرا که، تعداد قابل توجهی از روستاییان ما، دام‌داران عمده‌ای هستند که تابستان‌ها را به کوهستان‌ها کوچ می‌کنند، و در آن جا سیاه چادر برپا می‌نمایند؛ درحالی که هیچ یک از ملاک‌های مذکور، درباره‌ی آن‌ها صدق نمی‌کند (مانند دام‌داران بزرگ سنگسر و قسمت اعظم دام‌داران روستایی شرق خراسان و آذربایجان شرقی)، از طرف دیگر، عشایری وجود دارند که کوچ نمی‌کنند، سیاه چادر ندارند و کشاورزان ورزیده‌ای نیز می‌باشند، مانند کردهای کردستان (افشارنادری، ۱۳۴۷: ۱۲).

طایفه‌های درون تیره‌ای

در تقسیمات رده‌ای ایلات و عشایر، هر ایل غالباً به چند طایفه و هر طایفه به چند تیره و ... تقسیم می‌شود، و این در صورتی است که همه‌ی رده‌های یک ایل از نیای مشترک و دارای تاریخ مشترکی باشند؛ ولی در ایل کهگیلویه و بویراحمد که این گونه نیست؛ رده‌ی پس از ایل را تیره، و رده‌ی بعدی را طایفه می‌نامند. رده‌های اصیل و غالب این منطقه را: قایدگیوی‌ها (کی گیوی‌ها)، تامرادی‌ها، دشت موری‌ها و طوایف مستقل باقی مانده از ایل‌هایی که منقرض شده‌اند تشکیل می‌دهند. بیشتر طوایف درون تیره‌های اصیل را، افرادی تشکیل می‌دهند که سرپرستان آن‌ها را «کی»‌ها و توده‌ی مذکر ایلی را «کا»‌ها تشکیل می‌دهند. این واژه‌ها خود دارای اصالت و ریشه‌هایی کهن می‌باشند.

کی شمشیر، کی بهرام، کی زریر و کی سالار، از رده‌ی کی‌های فرمانده؛ و کایمور، کاتیمور، کاخونبار، کارستم، از رده‌ی کاهای فرمانبر؛ اسامی رده‌های درونی اصیل‌ها را تشکیل می‌دهد، و چون جامعه بسته بوده، این دو شاخه به هیچ شیوه‌ای با یکدیگر خویشاوندی نمی‌کردند.

اگر هر تیره، از طوایف متعددی تشکیل می‌شد، این امکان وجود داشت که طوایف غیراصیل به جمع طوایف اصیل ملحق شده و با آنها یک اتحاد مکانی - سیاسی - نظامی به وجود آورند. مثلاً: اگر درون تیره‌ی «دشت موری» بویراحمد سفلی را مورد مطالعه قرار دهیم، اتحادی از طوایف: طاس احمدی، میرزا علی، شرانی، برآفتابی، ملاکلی و مشایخ را مشاهده می‌کنیم، که پنج طایفه‌ی نخست دارای تاریخ و فرهنگ کهن می‌باشند، و واژه‌های «کی» و «کا» در پیشوند نام افراد مذکور آنها دیده می‌شود؛ ولی این واژه‌ها در پیشوند افراد مذکور مشایخ وجود ندارد و به جای آن با «شیخ» آغاز می‌گردد. به طور کلی، رده‌های اصیل و غیراصیل محلی، در یک اتحاد مکانی (وحدت جغرافیایی)، یک اتحاد سیاسی - نظامی نیز به وجود آورده‌اند که در ترکیب تیره‌ای تشکیل شده است.

با مطالعه‌ی درونی طوایف مستقل، ریشه‌های تاریخی و فرهنگی مشترکی را مشاهده می‌کنیم، پاره‌ای از این رده‌ها جذب ایل‌های دیگر شده و خود را وابسته بدان ایل می‌دانند، ولی پاره‌ای، همچنان استقلال گذشته‌ی خود را حفظ نموده و بدان مباحث می‌نمایند مانند «نوئی»‌های کهگیلویه که اکنون تقریباً در قلمرو بویراحمد قرار گرفته‌اند.

نوئی‌ها، یک ایل منقرض شده‌ی زمان قاجار می‌باشند. این ایل اصیل قدرتمند، در جریان جنگ با حکومت فارس، در اواخر دوران قاجار، شکست خورد، و با متلاشی شدن رده‌های قدرت آن ایل طوایف آن متفرق گشتند و اغلب تابع ایل بویراحمد شدند؛ ولی رده‌های به جا مانده، هنوز خود را «نوئی» می‌دانند؛ زیرا سرپرست طایفه‌ی زیلایی که جزو طوایف مستقل بویراحمد به‌شمار می‌روند، با افتخار به نگارنده در دهشت گفت:

«من کی شیرخان نوئی سرپرست طایفه‌ی زیلایی هستم که قلمرو ما را بویراحمدی‌ها اشغال کردند، ما در سرزمین خودمان هستیم، ولی تابع بویراحمدی‌ها می‌باشیم».

اکنون کی شیرخان فوت شده، ولی فرزندش «کی شیرزاد» در منطقه سکونت دارد.

از این رو، مرحوم دکتر افشار، که تعریف عشایر را با مشاهدات خود در این منطقه به تحریر کشید، در نوشته‌های اولیه‌ی خود، تیره را قبل از طایفه به کار برده است، در صورتی که در غالب ایل‌های ایران، در ساخت سنتی اجتماعی، طایفه را قبل از تیره به کار می‌برند که دارای قدرت، جمعیت و کاربرد محلی وسیع‌تری است و ستون‌های هر ایلی بر پایه‌ی آن استوار است.

دانستیم که در بویراحمد، طایفه‌ها بر چه اساسی درون تیره جای می‌گیرند. اگر تیره‌های اصیل بویراحمد را در نظر بگیریم، دو تیره‌ی آقای و سادات را در جمع آن‌ها می‌بینیم. این دو تیره از تیره‌هایی می‌باشند که با بویراحمدی‌ها اتحاد مکانی، سیاسی و نظامی دارند. ویژگی این دو تیره، وجود پیشوندهای «آقا» و «سید» است که در جلوی نام افراد مذکر آن‌ها به کار برده می‌شود.

آگاهان محلی در این باره می‌گویند: مشهور است که آقای‌ها از آغاجاری، واقع در غرب بهبهان در خوزستان جنوبی، بدین محل آمده‌اند، از این رو به آقای شهرت یافته‌اند. مطالعات درونی نشان می‌دهد که آقای‌ها، قبل از این که به آغاجاری کوچ نمایند، ساکن لر کوچک لرستان بوده و در حدود چگنی لرستان شمالی سکونت داشته‌اند؛ زیرا، پیران و سالخورده‌گان آن‌ها براساس فرهنگ و معتقدات خود به «حیات غیب» سوگند می‌خورند (۲) (طاهری، ۱۳۸۲).

حیات داوودی‌ها (۳) (شاخه‌ی چهارم لر بزرگ) نیز شاخه‌ای از همین لرهای حیات غیب لرستان (لر کوچک) می‌باشند که در اطراف امامزاده حیات غیب سکونت داشتند. ایشان، در اوایل حکومت صفویان، بنابه دلایلی، از اقوام خود جدا گردیده و متفرق شدند و به قلمرو فعلی خود آمده و مناطقی را در اطراف شمال خلیج فارس متصرف شدند و رحل اقامت افکندند (عباسی، ۱۳۷۹: ۱۰۷).

آقای‌ها، در زمان قاجار در منطقه‌ی کنونی خود در بویراحمد سکونت داشته‌اند. واژه‌ی «آقا» قبلاً پسوند نام مذکر اینان بود؛ مثلاً می‌گفتند: علی آقا و اسکندر آقا. خداکرم خان بویراحمدی در زمان حکومت خود (سال‌های ۱۲۶۵ تا ۱۳۰۸ ه. ق.) دستور داد که نام آقا را به جای پسوند، قبل از اسامی مذکر آن طایفه به کار ببرند؛ مثلاً آن‌ها را آقاعلی و آقا اسکندر بنامند. از آن پس، این پیشوند در جلوی اسامی

مذکر آن طایفه متداول گردید تا با پسوند قبلی با واژه آقا، که ترکی می‌باشد، اشتباه نشود؛ زیرا، بنابراین گفته، آقایی‌ها از لرها کوچک می‌باشند (۴) (طاهری، ۱۳۸۲).
به طوری که پژوهش‌ها گواهی می‌دهند، آقایی‌ها، با طوایف درونی خود جمعاً با نام تیره آقایی‌های بویراحمد به چهار طایفه: بابکانی، دیلگانی، نرمایی و زنگوایی تقسیم می‌شدند و در بویراحمد علیا و سفلی سکونت داشتند و دارند.

ملاک‌های اصلی و فرعی

در این جا، ملاک‌های تعریف افشار را به دو دسته‌ی اصلی و فرعی تقسیم می‌کنیم:

الف) ملاک‌های اصلی: شامل «وجود ساختمان ایلی»، «سرزمین مشترک»، «آگاهی افراد به عضویت در ایل». افراد یا دسته‌هایی که دارای سه ملاک مذکور بودند، از نظر افشار عشایر بودند، و در مجموع جامعه‌ی عشایری را تشکیل می‌دادند.

ب) ملاک‌های فرعی: شامل «کوچ»، «بهره‌گیری از سیاه چادر» و «اقتصاد غالب دام‌داری» راهنمای مناسبی برای شناخت عشایر به حساب نمی‌آمدند؛ زیرا، اغلب روستاییان دارای چنین فروعی نیز بودند.

آنچه که امروزه جامعه‌ی عشایری نامیده می‌شود، خود به دو قسمت کوچنده و غیر کوچنده تقسیم می‌شوند. غیر کوچنده‌ها را که در یک یا چند سال متوالی به کوچ نرفته باشند، نمی‌توان اسکان یافته به حساب آورد؛ زیرا، آن‌ها بالقوه کوچنده‌اند، و این وضعیت اقلیمی و مقدار ریزش باران بوده که در کیفیت مرتع، اثر منفی گذاشته و نوسانی در تعداد دام کوچندگان در مرتع به وجود آورده و از تعداد کوچندگان کاسته است؛ ولی ممکن است غیر کوچندگان، پس از یک سال یا سال‌هایی که مقدار ریزش باران افزایش یابد، و مرتع از کیفیت بالایی برخوردار گردد، اینان نیز به کوچ مبادرت خواهند ورزید. بنابراین، در یک سال مشخص، سرشماری عشایر و اظهار نظر قطعی درباره‌ی آن‌ها - به لحاظ اسکان یافتگی یا کوچندگی - درست نیست، بلکه بایستی این سرشماری در چند سال متوالی و در دوره‌های خشکسالی

و فراوانی ریزش‌های جوی انجام گیرد، تا بتوان به کوچ یا اسکان عشایر جواب قاطع داد.

عشایر چه کوچنده باشند یا غیر کوچنده، تا هنگامی که به ساخت سنتی فرهنگ و اشتراکات خود ادامه دهند، از دیدگاه افشار و هم‌فکران او عشایر شناخته می‌شوند؛ و قرن‌ها زمان می‌خواهد، تا عشایر، فرهنگ و معتقدات عشایری خود را فراموش نموده و در زمره‌ی روستاییان یا شهرنشین‌ها درآیند؛ ولی باز هم ریشه‌های فرهنگ عشایری خود را فراموش نخواهند نمود و آن را مایه‌ی مباحثات خود می‌دانند.

گفتیم که عشایر، معمولاً به دو دسته‌ی کوچنده و غیر کوچنده (اسکان مقطعی) تقسیم می‌گردند. در گذشته، اغلب عشایر، کوچنده بودند و این کوچندگی غالب تا زمان ما نیز مشاهده گردیده است؛ زیرا، در سال ۱۳۴۷، از کل جمعیت ایل دشمن‌زیاری کهگیلویه (۱۸۴۰ خانوار) حدود ۹۱٪، و از کل عشایر بهمئی (۶۷۹۴ خانوار) حدود ۸۵٪ به کوچ رفته بودند و این کوچندگی در منطقه‌ی بهمئی شمالی (۱۹۳۲ خانوار) به ۹۴٪ می‌رسید و ۸۶٪ از کل جمعیت دشمن‌زیاری به کوچ مبادرت ورزیده بودند (جمعیت، ۱۳۴۷: ۲۱۵ و ۳۴۴).

ملاک‌های اصلی و اصولی افشار، در مورد کل عشایر صادق است، ولی ملاک‌های فرعی او درباره‌ی جامعه‌ی عشایری عمومیت ندارد؛ چه روستاییان نیز دارای چنین ملاک‌هایی هستند، ولی می‌توان چنین اظهار نظر نمود:

به گفته افشار: کوچ ملاکی است فرعی، چون وجه اشتراکی است بین عشایر و روستاییان؛ ولی عشایر به خاطر کوچ و بهره‌گیری بهینه از مرتع، با تجربه‌های تاریخی سازمان گرفته و سامان یافته است. نهادینه شدن کوچ نیز به خاطر ساخت اجتماعی مترتب بر آن است؛ زیرا، پهنه‌ی مرتع با تعداد دام کوچنده‌ها، دارای یک انطباق منطقی محاسبه شده است و نوسان یکی، بر دیگری اثرگذار است.

سازمان کوچ برگرفته از ساختار اجتماعی سنتی است؛ زیرا، تمام کوچندگان قادر نیستند در یک زمان واحد در یک ایل راه مشترک سنتی خود حرکت نمایند. سازمان‌دهندگان به پی‌آمدهای ناشی از این حرکت جمعی اندیشیده‌اند، و چون

کوچک‌ترین رده‌ی قبل از خانوار را در پهنه‌ی مرتع، «مال» تشکیل می‌دهد، این رده‌ها هستند که به اتفاق و به دنبال هم و پیاپی در زمان معینی کوچ را آغاز می‌نمایند. به طور مثال فرض می‌کنیم:

طایفه‌ای دارای ۵ تیره، و هر تیره دارای ۵ تش، و هر تش دارای ۵ اولاد، و هر اولاد ۵۰ خانوار کوچنده داشته باشد. اگر این ۵۰ خانوار در پهنه‌ی مرتع به ۵ دسته‌ی ۱۰ نفری «مال» تقسیم گردند و در مجموع ۶۲۵ مال یک طایفه، برای چرای بهینه در پهنه‌ی مرتع پراکنده شوند؛ این پراکندگی نیز براساس قوانین عرفی محلی انجام می‌گیرد:

$$50 \text{ خانوار} \times 5 \text{ اولاد} \times 5 \text{ تش} \times 5 \text{ تیره} \times \text{یک طایفه} = 625 \text{ مال}$$

۱۰ خانوار (جمعیت هر مال)

اگر ۶۲۵ مال کوچنده، در ۵ محل دارای مرتع متعلق به طایفه‌ی خود باشند، تیره با ۱۲۵ مال خود از هر یک از پنج محل فوق حق چرای داشتند و در آنجا بر مبنای مشخصی پراکنده می‌شدند، این پراکندگی برای هر تش ۲۵ مال، و برای هر اولاد ۵۰ خانواری ۵ مال می‌باشد، طبق قوانین عرفی محلی، اعضای ۱۰ خانواری هر مال، سیاه چادرهای خود را در کنار هم برپا می‌نمایند، و حریم این ۱۰ سیاه چادر که در کنار هم زده شده «یورت [وورد]» و در مجموع یک مال یا یک آبادی عشایری نامیده می‌شود، که زیرنظر «سرمال» در مرتع انجام وظیفه می‌نمایند. هرگاه فاصله‌ی دام‌ها در مرتع از مال‌ها دور شود، برای رفاه گوسفندان، محل سیاه چادرهای مال را به قدر مورد نیاز به جلو می‌برند، تا هنگام شیردوشی، گوسفندان به محل چادرها نزدیک باشند، سریع دوشیده شوند و به چرای مجدد پردازند. هر خانوار عشایری، به طور متوسط دارای ۱۰۰ رأس دام است و در هر مال، حدود ۱۰۰۰ رأس دام وجود دارد، و با توجه به این که همه‌ی ساکنین به بهره‌وری اقتصادی از این دام‌ها می‌اندیشند، این تقسیم‌بندی رده‌ای برای مرتع و دام‌ها صورت می‌گیرد؛ چرا که با این تقسیمات، یک هزار گوسفند هر مال می‌تواند به خوبی تحت کنترل قرار گیرد و بیش از آن از کنترل افراد خارج می‌شود.

حال اگر کوچ از این افراد گرفته شود، یا به هر دلیلی کوچ کوچنده‌ها متوقف گردد و تمامی این خانوارها ساکن شوند، دیگر نیازی به تقسیمات در مرتع وجود ندارد، و این شبکه‌بندی که اساس آن به خاطر بهره‌گیری از مرتع شکل گرفته است، در بلندمدت منتفی شده، و یکجانشینی شکل می‌گیرد؛ چنانچه پس از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲، این نظم سنتی از هم فروپاشید و اغلب جمعیت جوان، یکجانشین شده، شهرهای عشایری وسعت یافتند؛ و در حال حاضر، جوانان عشایری از این رده‌بندی‌ها اطلاعات بسیار ضعیفی دارند و اسکان یافته‌های عشایری به روستاهای عشایری مبدل شده‌اند، که تنها فرهنگ خود را حفظ نموده ولی فرهنگ کوچ را از دست داده‌اند.

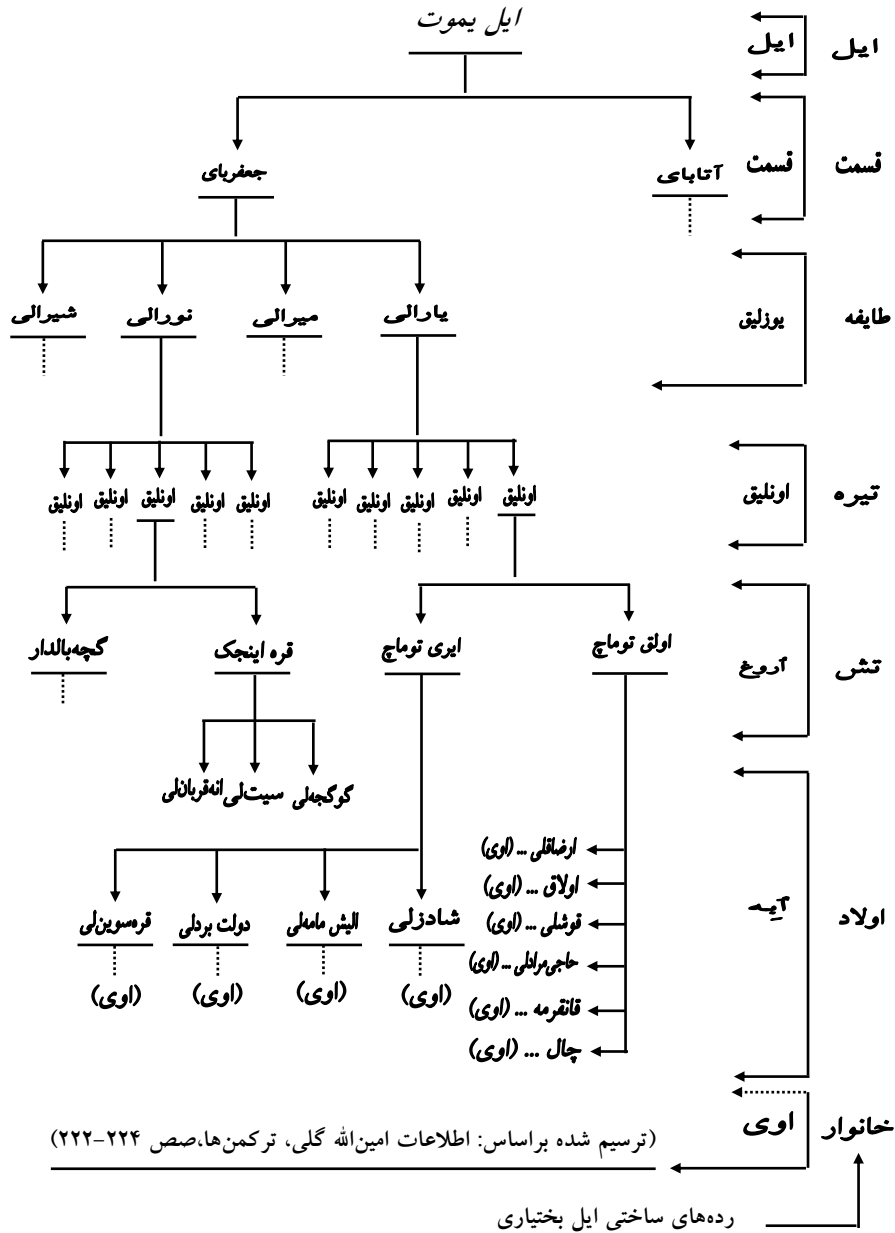
رده‌های ساختی

گفتیم که رده‌های ساختاری یک ایل، به خاطر بهره‌گیری بهینه از مرتع شکل گرفته است. هر یک از این رده‌ها به دو قسمت «ساختاری اجتماعی» و «ساختاری قدرت» تقسیم می‌گردند که ضمن در هم تنیدگی از یکدیگر متمایز نیز می‌باشند؛ چون رده‌ی قدرت، همیشه در درون کوچک‌ترین واحد، با سکته‌ی همان واحد زندگی می‌کند و ناظر بر اعمال و رفتار اعضا است؛ و این شیوه‌ی نظارت تا رأس قدرت ادامه دارد. این رده‌های ساختی همانند را، در تمامی عشایر ایران می‌توان مورد بررسی قرار داد.

در تمام عشایر ایران، ساختاری اجتماعی - سنتی کهنی وجود داشته است. برخی از شاخه‌های عشایر که شامل ایل‌ها می‌گردند، به خاطر یکجانشینی، این ساخت را از دست داده‌اند. ترکمن‌ها که ساختار سنتی اجتماعی آن‌ها، بیش‌تر جنبه‌ی تاریخی به خود گرفته است، و هنوز بقایایی از این ساخت در پهنه‌ی قلمرو آن‌ها دیده می‌شود، یا شاخه‌هایی از ایل‌های متعدد که در اطراف ورامین و گرمسار در جنوب شرقی تهران کوچانده شده‌اند، در حال حاضر اغلب نظام ساختاری عشایری خود را از دست داده‌اند، و رفته‌رفته فرهنگ غالب روستایی بر زندگی آن‌ها چیره شده است.

در بسیاری از پهنه‌های کوهستانی ایران، عشایری دیده می‌شوند که به زندگی ایلی خود ادامه می‌دهند و این ایلات، در هر منطقه یا هر شکلی، دارای ساختاری می‌باشند که به شکل شش رده‌ای، یا پنج رده‌ای نظام خود را حفظ کرده‌اند. شش رده‌ای‌ها نسبت به پنج رده‌ای‌ها، دارای سوابق کهن‌تری می‌باشند؛ ولی در مجموع، ساختار عشایر بختیاری و ساختار تاریخی ترکمن‌ها، کهن‌تر از ساختار سنتی دیگر عشایر ایران است، و بر هم منطبق می‌گردند (نمودار ضمیمه)؛ ولی باز ساختار سنتی بختیاری‌ها در مقام مقایسه و انطباق، کهن‌تر از ترکمن‌ها می‌باشد؛ زیرا «رده‌ی باب» در رده‌بندی بختیاری‌ها وجود دارد، در صورتی که این رده در ترکمن‌ها وجود ندارد.

ساختار سنتی شاخه‌ای از ترکمن‌ها در مقایسه با بختیاری‌ها



(صفی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۵۲)

باب

تقسیم‌بندی ساختار اجتماعی امروزی بختیاری‌های هفت لنگ این گونه است:

ایل بختیاری -- [قسمت] هفت لنگ -- باب -- طایفه -- تیره -- تش -- اولاد -- خانوار

واژه‌ی «باب» که امروزه در رده‌های ساختاری بختیاری متداول است، در گذشته‌ی تاریخی، نام مکتوبی از آن مشاهده نمی‌کنیم، ولی این واژه با مفهوم دیگری از زمان کریم خان زند (دوران سلطنت ۱۱۶۳ تا ۱۱۹۳ ه.ق.) مشاهده می‌شود. «... سواران نوکر باب ایلات را به خدمت ذی شوکت [کریم خان زند] درآورده و کمر اطاعت و فرمانبرداری بر میان بستند» (امین گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۷۵). سواران نوکر باب در ایلات، به رده‌های جنگجوی اطراف خان اطلاق می‌شد، که با نام «غوره»، «عمله»، «تفنگچی» و «توبره‌کش» (۵) در رویدادها و جنگ‌ها شرکت می‌کردند. آگاهان بویراحمادی اظهار می‌داشتند: «در منطقه‌ی بویراحمد سفلی، نام «غوره» با نام «مالخانی» مترادف است؛ زیرا، غوره اسم سابق نوکر باب‌ها بوده است و اکنون به جای غوره، مالخان یا مالخانی به کار می‌برند» (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸ الف: ۵۲۷).

واژه‌ی باب، امروزه به مفهوم اتحاد سیاسی - نظامی چند طایفه است، که در یک وحدت مکانی در بختیاری مشاهده می‌گردد و کل بختیاری‌های هفت لنگ در چهار باب زیر تقسیم می‌گردند (ص ۱۱۴):

۱- بابادی باب	دارای ۸ طایفه
۲- بهداروند باب (بختیاروند باب)	دارای ۱۱ طایفه
۳- دورکی باب	دارای ۱۲ طایفه
۴- دنیارانی باب	دارای ۷ طایفه
بختیاری هفت لنگ	
دارای ۳۸ طایفه	

طوایف مختلف هر یک از این چهار باب، به خاطر وحدت جغرافیایی مستقل، دارای اتحاد سیاسی - نظامی مستحکمی با هم می‌باشند. این اتحاد، یادآور خاطره‌ی زمانی است که منطقه در ناامنی به سر می‌برد. این اتحاد و همبستگی زمانی پدید

آمده که برای ما نامعلوم است، ولی واژه‌ی نوکریاب که در زمان کریم‌خان زند مصطلح بود، به مفهوم اتحاد ملی رده‌های: غوره، عمله، تفنگچی و توپره‌کش بوده که در خدمت خان به سر می‌بردند، و مفهوم این اتحاد گروهی، بعدها به اتحاد طایفه‌ای مبدل شده است.

سردار اسعد، در تاریخ خود به واژه‌ی باب اشاره‌ای ندارد؛ ولی به طوایف: بابادی، بهداروند، دورکی و دنیارانی اشاره‌ای دارد (بختیاری، ۱۳۶۳: ۵۳۳-۵۳۵) و رده‌های زیرین آن‌ها را بازطایفه می‌نامد، و در واقع ایشان بزرگ طایفه بوده‌اند، و همین چهار بزرگ طایفه‌اند که بعداً در اتحادی محلی، باب نام گرفته‌اند که نگارنده، پراکندگی نقشه‌ی جغرافیایی آن‌ها را ترسیم و منتشر نمود (صفی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲۲۵).

طوایفی که در این جا با نام بزرگ طایفه نامیده شده‌اند، محصول یک تقسیم‌بندی مالیاتی است که در زمان صفویه در زمان حکومت میرجهانگیرخان بختیاری در حدود قرن دهم هجری صورت گرفته، و برای نخستین بار، نام این چهار طایفه را به صورت مکتوب مشاهده می‌کنیم (بختیاری، ۱۳۶۳: ۵۳۳-۵۳۵). همین چهار طایفه است که در منابع مختلف تا سال ۱۳۳۲ قمری نام آن‌ها را به همراه باب مشاهده نمی‌کنیم؛ زیرا، اسکندرخان عکاشه، در تاریخ ایل بختیاری می‌نویسد: بابادی قسمت عمده‌ی هفت‌لنگ بختیاری است، و به پنج تیره منشعب می‌شود (عکاشه، ۱۳۶۵: ۱۲ و ۱۳).

هر چند که تاریخ اولیه‌ی به کارگیری واژه‌ی باب، به‌عنوان یک گروه متحد سیاسی ایلی بر من ناشناخته است، ولی تا آن‌جا که من آگاهی دارم، این واژه را در سال ۱۳۴۶، پژوهشگران گروه عشایری مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، پس از یک پژوهش میدانی به کار بردند، و باب را یک گروه متحد سیاسی - نظامی - ایلی گفتند و چنین نوشتند:

باب، پسوندی است که مفهوم پیوستگی و هم‌بستگی طایفه‌ها را می‌رساند، و یادآور دورانی است که اکنون سپری شده است، و فقط نشانه‌ها و آثار آن باقی مانده است. در آن دوران، قدرت مرکزی ضعیف، و

قدرت‌های محلی نیرومند بوده است. چنین به نظر می‌رسد که در کوهستان‌های بزرگ بختیاری، که قسمت‌های مختلف آن با دو مانع طبیعی عمده؛ یعنی، کوه‌ها و گردنه‌های صعب‌العبور و رودخانه‌ها از هم جدا شده‌اند، هسته‌های قدرت مختلفی به وجود آمده است. این هسته‌ها، طایفه‌هایی بوده‌اند مثل طایفه‌های بابادی و یا خان‌های مقتدری مانند خان‌های دورکی. این هسته‌های قدرت، اقماری از طایفه‌های دیگر را به گرد خود جمع ساختند.

این اقمار، علاوه بر اسم طایفه‌ای که داشته‌اند، با کلمه‌ی «باب» خود را به آن مرکز قدرت مربوط می‌ساخته‌اند. مثلاً بابادی باب از چندین طایفه تشکیل شده است. هسته‌ی اصلی، یکی از این طایفه‌ها است که بابادی نام دارد. طایفه‌ی دیگر «گله» است که خود را بابادی باب می‌نامد و در حقیقت یکی از اقمار طایفه‌ی اول بوده است. طبیعی است که دورکی باب نیز به همه‌ی طایفه‌هایی که دور خان‌های دورکی بوده‌اند اطلاق می‌شود (ورجاوند، ۱۳۴۶: ۸۷ و ۸۸).

ایل‌های مختلف و رده‌های ساختی

بنابر پژوهش زیربنایی، ساختار اجتماعی تمام ایلات ایران، همانند بوده و به شیوه‌ی شش رده‌ای یا پنج رده‌ای شکل گرفته‌اند، و رده‌ها اغلب هم نام یا هم مفهوم‌اند. دلیل اصلی و پایه‌ای این ساخت، به خاطر بهره‌گیری بهتر از پهنه‌ی مرتع است، و اگر به هر مناسبتی پهنه‌ی مرتع را محدود نماییم، ضعف جمعیتی کوچنده‌های رده‌ها هویدا می‌گردد، و اگر آن را به هر دلیلی تقویت نماییم، بر قدرت جمعیتی آن‌ها افزوده می‌شود.

اگر شاخه‌بندی درون این رده‌ها را در نظر بگیریم، ناهمگونی آن‌ها بر ما روشن می‌گردد، و درمی‌یابیم که به مناسبت‌های سیاسی و ملاحظات منطقه‌ای، رده دارای تقسیماتی است، ولی اسکلت و بدنه‌ی رده بدون تغییر باقی مانده است؛ برای مثال، ساختار سنتی چند ایل را در اینجا متذکر شده و تقسیمات درونی گسترده‌ی آن‌ها را مشخص می‌نمایم تا انطباق، همانندی و مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر مشخص گردد و

این رده‌بندی سنتی را با رده‌بندی‌های کهنی چون رده‌بندی ترکمن‌ها و اعراب خوزستان به مقایسه گذارم.

ساختار سنتی در ایلات مختلف ایران؛ ایلات شش رده‌ای (۶)

ترتیب رده‌ها	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
	ترک‌های قشقای	لُرهای بختیاری (۷)	کردهای کلهر	کردهای شکاک	لُرهای حسَنوند	لُرهای خَزَل	ترکمن‌های یَموت	عرب‌های خوزستان
رده‌ی اول	ایل طایفه	ایل طایفه	ایل تیره	ایل تیره	ایل طایفه	ایل طایفه	ایل یوزلیق	قبیله طایفه
رده‌ی دوم	تیره	تیره	طایفه	طایفه	تیره	تیره	اونلیق	عشیره
رده‌ی سوم	بنکوه	تَش	خِل	باب	هوز	خِل	أروغ	بیت
رده‌ی چهارم	بیله	اولاد	تُخماره	زومه	کُر	بنه‌مال	أبه	أبو(حی)
رده‌ی پنجم	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	اوی	خانوار

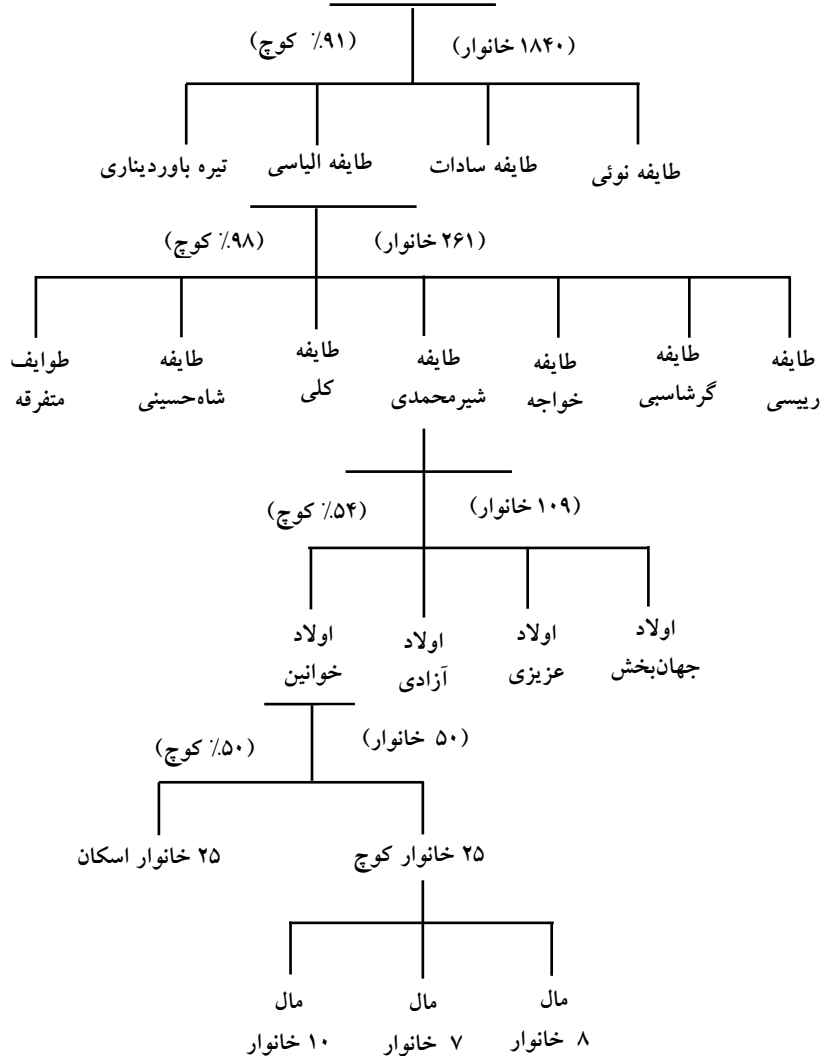
ساختار سنتی در ایلات مختلف ایران؛ ایلات پنج رده‌ای

ترتیب رده‌ها	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
	کردهای جلالی	ترک‌های بُجاقچی	ترک‌های شاهسون	لرهای بویراحمد	لرهای طیبی	لرهای دشمن‌زیاری (۸)	لرهای بهمئی (۹)	لرهای ممسنی
رده‌ی اول	ایل طایفه	ایل طایفه	ایل طایفه	ایل تیره	ایل طایفه	ایل تیره	ایل طایفه	ایل طایفه
رده‌ی دوم	باو	تیره	تیره	اولاد	اولاد	طایفه	دهه	تیره
رده‌ی سوم	زومه	الیشوم	گویک	اولاد	دهه	اولاد	دهه	اولاد
رده‌ی چهارم	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار
رده‌ی پنجم	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار	خانوار



رده‌بندی سطوح مختلف در ایل دشمن‌زیاری کهگیلویه

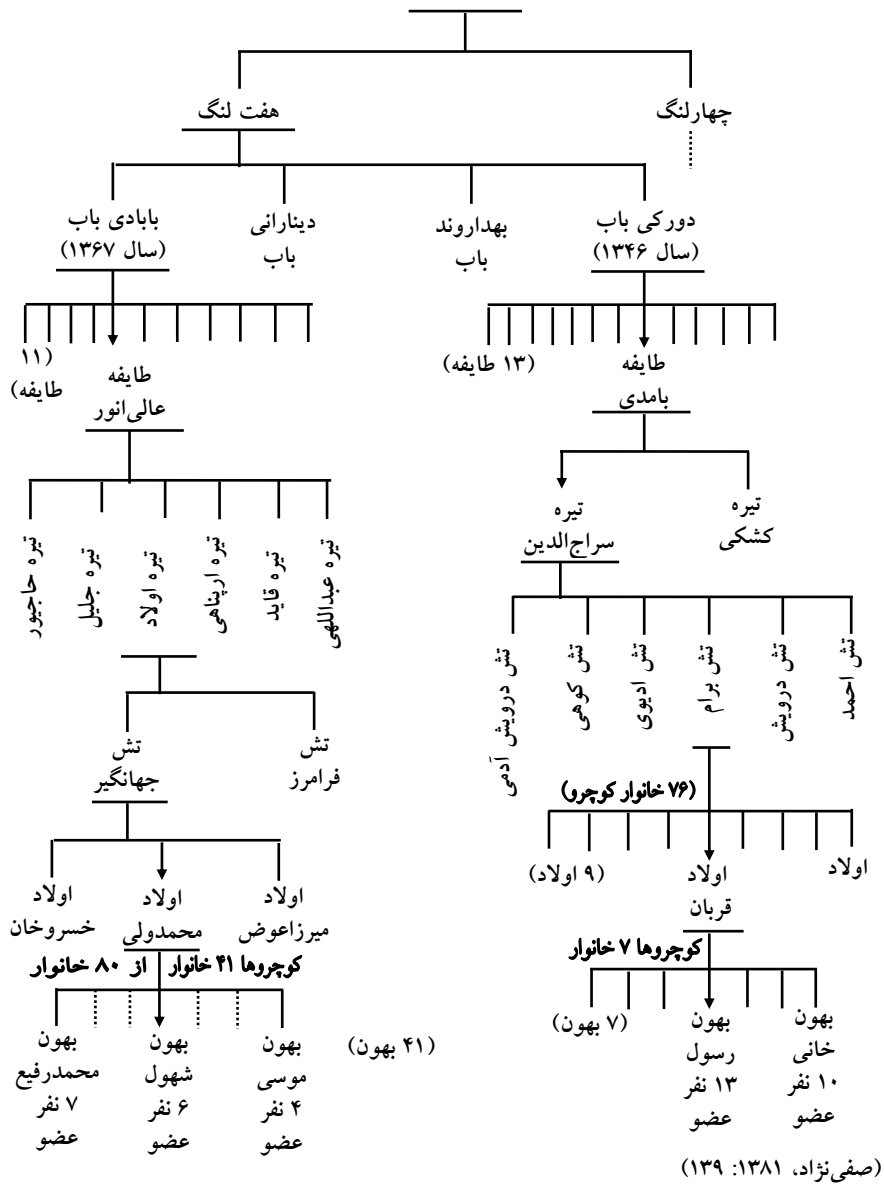
ایل دشمن‌زیاری



(صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۹۰)

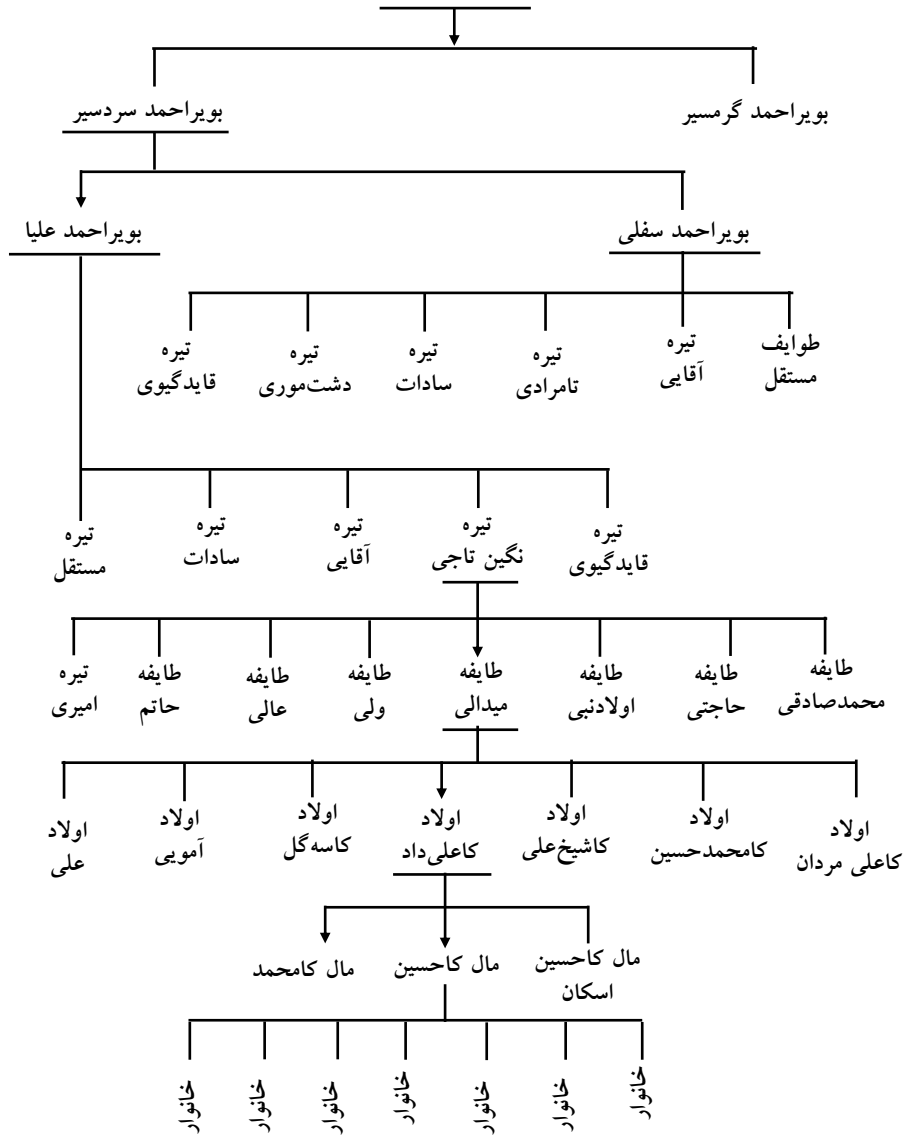
ساختار سنتی در ایل بختیاری

ایل بختیاری



ساختار سنتی در ایل بویراحمد ۱۳۴۶

ایل بویراحمد



(صفی نژاد، ۱۳۶۸: ۸۸)

مقایسه‌ی رده‌بندی‌های ساختاری عرب‌های خوزستان و لرهای بختیاری ۱۳۷۵

توضیح	ساختار سنتی عرب‌ها	ساختار سنتی بختیاری‌ها
قبیله به مفهوم از قبل، قبل از دیگران.	قبیله	ایل
طایفه به مفهوم طواف قبیله، پراکنده در دورادور قبیله.	طایفه	طایفه
هر طواف به ده قسمت تقسیم می‌شود که هر کدام را یک عشیره می‌نامند.	عشیره	تیره
هر عشیره بدون در نظر گرفتن تعداد، به بیت‌هایی تقسیم می‌شوند که دارای جد بزرگ مشترکی می‌باشند. (حموله)، (بیت بزرگ، گاهی حموله برابر با تیره)	بیت	تَش
نام جد مشترک خانوارهای تابع یک بیت. (جد پایین‌تر از جد بزرگ)	ابو (خی)	اولاد
سرپناه هر خانوار را بیت (سیاه‌چادر) می‌نامند.	خانوار	خانوار

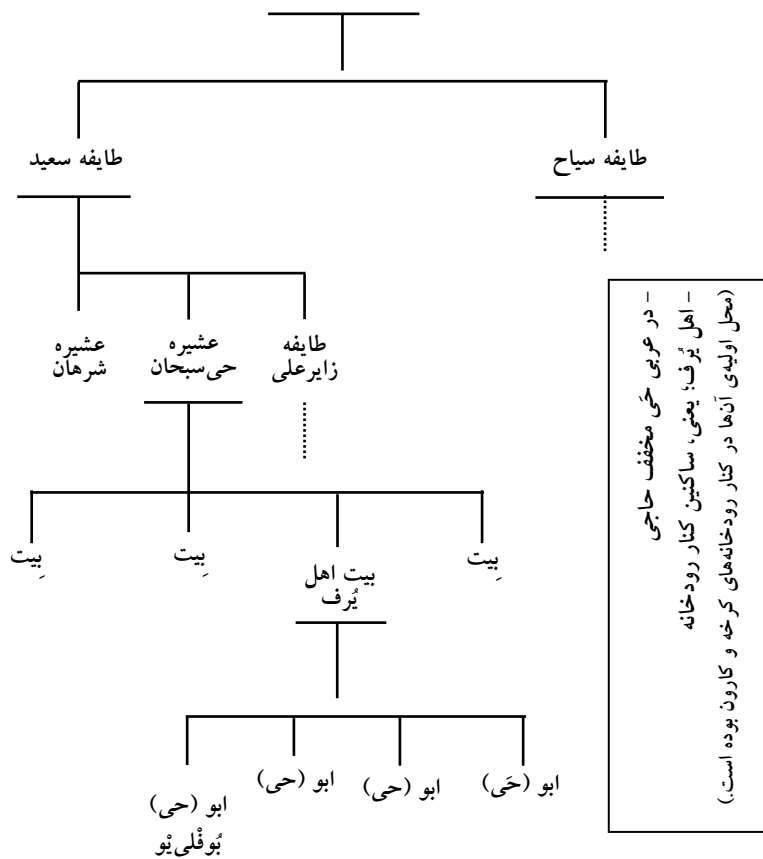
رؤسای تمامی رده‌ها، به شیخ شهرت دارند و ازدواج درون گروهی دارند. اعضای بعضی از رده‌ها همگی شیخ می‌باشند. مبنای تقسیم‌بندی رده‌ها، بر تعداد فرزندان ذکور شیخ صورت می‌گیرد، هر رده‌ی ابو، حدوداً پس از یکصد سال شکل می‌گیرد. هر ابو، حداقل ۶ و حداکثر ۱۵ سیاه‌چادر (بیت) دارد.

خَشَبَه: گه‌گاه شاخه‌هایی از بیت‌های مختلف، به مناسبت‌های گوناگون پیمانی بین خود می‌بندند که اتحاد حاصل از این پیمان را «خَشَبَه» می‌نامند.

جَرَش، خالوخرزا، همسا، وابسته، خانوارهای غیراصیل که در کنار رده‌های اصیل عربی سکونت دارند، لرهای بختیاری این خانوارها را خالوخرزا یا مَهَد می‌نامند.

رده‌بندی ساختاری قبیله‌ی بنی‌طُرف خوزستان اهواز ۱۳۷۵ (هویزانی، ۱۳۷۵، شفاهی)

قبیله‌ی بنی‌طُرف



۲۰ خانوار

۴۸۰ خانوار

رده‌های غیر ثابت

ساختمان اجتماعی هر ایل از دو قسمت تشکیل می‌گردد: رده‌های ثابت و رده‌های غیر ثابت.

رده‌های ثابت، رده‌های اصلی و زیربنایی ایل را به وجود می‌آورند که خود به شش رده‌ای یا پنج رده‌ای تقسیم می‌شوند. این رده‌های پایه‌ای، ممکن است در شرایط ثابت، سال‌های متمادی شکل خود را حفظ نموده و ثابت بمانند، تا بر اثر رشد جمعیت، رده‌های تازه‌تری از درون آن‌ها به ظهور برسد؛ ولی باز هم رده‌های مادر، در رده‌ی بالاتری موجودیت خود را حفظ می‌نماید.

رده‌های غیر ثابت فقط از کوچنده‌های اولادها تشکیل می‌شوند و شکل‌گیری آن‌ها، فقط در پهنه‌ی مرتع روی می‌دهد. این رده‌های غیر ثابت، که حداکثر از رده‌ی خانوار تجاوز نمی‌نماید، از نظر ترکیب اجتماعی، تعداد جمعیتی، سرپرستی مکان‌های جغرافیایی و تعداد دام، پیوسته متغیرند و به منظور بهره‌گیری بهینه از سطح مرتع شکل می‌گیرند؛ زیرا، با چرای دام، به مرور بین چراگاه و محل سکونت (مال) فاصله‌ی مکانی ایجاد می‌گردد. این فاصله‌ی مکانی موجب کاهش زمان چرا شده و در نتیجه در کمیت شیر حاصله اثرگذار خواهد بود. بنابراین کوچندگان مجبور می‌شوند محل سیاه‌چادرها را به نزدیک محل چرای دام‌ها انتقال دهند. در این صورت محل سیاه‌چادرها نمی‌تواند ثابت بماند، و تا زمانی که کوچندگان در سردسیر یا گرمسیر می‌باشند ممکن است محل سیاه‌چادرهای آن‌ها به دفعات جابه‌جا گردد.

تمام رده‌های ساختاری ایل، پیاپی به رده‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شوند، آخرین رده‌ی کوچک هر ایل، رده‌ی اولاد است، که رده‌ی قبل از خانوار، کوچندگان اولاد وارد مرتع می‌گردند و «مال»ها را تشکیل می‌دهند. واژه‌ی مال در هر ایلی، نام خاصی دارد که در مفهوم، مترادف‌اند. در این جا لازم دانستم که پس از بیان این رده‌های مترادف، رده‌های ساختاری هر ایل را نیز تعریف نموده، و درون آن را مورد مطالعه قرار دهم.

پراکندگی رده‌های کوچنده‌ی ایل‌ی قبل از خانوار در پهنه‌ی مرتع (۱۰)

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	رده‌های ساختاری
لرهای ممسنی	لرهای بختیاری	لرهای دشمن‌زیاری	لرهای بهمئی	کرده‌های شکاک	ترک‌های قشقایی	لرهای بویراحمد	لرهای ملکشاهی	رده‌های قبل از خانوار (ساختار ثابت) (۱۱)
اولاد	اولاد	اولاد	دهه	زومه	بیله	اولاد	بنه‌مال	پراکنده در پهنه‌ی مرتع خانوار (ساختار متغیر) (۱۲)
خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	خانوار (ثابت)	
مال	مال	مال	مال	زومه	بنکو	مال	کُرنگ	
خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	خانوار (متغیر)	

ایل

«ایل» واژه‌ای است ترکی که در عربی به مفهوم «قبیله» مورد استفاده قرار می‌گیرد. اولی از طریق مرزهای شمال شرقی ایران در زمان هجوم مغولان در قرن هفتم ه. ق. و دومی از طریق جنوب غربی، در صدر اسلام به همراه فرهنگ مخصوص خود در پهنه‌ی ایران متداول گردیدند؛ ولی قبل از آن، ایرانیان این واژه را «کوچی» می‌نامیدند که هنوز در پهنه‌ی عشایرنشین افغانستان و تاجیکستان عمومیت دارد.

هر ایل، دارای وحدت جغرافیایی و مرزهای شناخته شده‌ی مشخصی است که این شناخت مورد تأیید عرف محل نیز می‌باشد. هر ایل، جایگاه وحدت سیاسی و نظامی طوایف مختلفی است که درون مرزهای سیاسی آن سکونت دارند و تابعیت آن ایل را پذیرفته‌اند.

سرپرست و فرمانروای ایل را در ایران قرن اخیر، «ایلخان» یا «خان» می‌نامیدند، اگر ایل، کوچک و کم‌قدرت بود، سرپرست آن را خان و اگر پهنه‌ی ایل وسیع، پرجمعیت و دارای قدرت و سیاست فوق‌العاده‌ای بود، ایلخان می‌گفتند؛ که قدرت

و تصمیمات او را می‌توان با قدرت و تصمیمات پادشاه یک کشور مقایسه نمود؛ و چون ایلخان داری ریشه‌ای مغولی است، و بالاترین قدرت در جوامع ایلی مغولی بوده است، منابع کهن، قدرت ایلخان را با قدرت «خاقان» [چینی] و «شاهنشاه» برابر ذکر نموده‌اند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۳۶۰).

خان، سرپرستی محلی بود، که در شاخه‌ای از همان ایل عضویت داشت و به تاریخ و فرهنگ آن ایل احاطه‌ی کامل داشت؛ مقامش موروثی بود و اعضای ایل به او اعتقاد و اعتماد داشتند. خان مظهر قدرت، وحدت و یکپارچگی ایل بود، او بر کلیه کلانتران و طوایف تابعه ریاست عمیق داشت. وی مسؤول کلیه پی‌آمدهای داخل و خارج از ایل بود؛ هر چند که تصمیمات به‌صورت شورایی اتخاذ می‌گردید و با مسؤولیت خان این تصمیمات به مرحله اجرا درمی‌آمد.

کلیه اراضی، املاک و مراتع عشایری ایل، جزو تیول خان به‌شمار می‌رفت، و با در اختیار گذاردن قطعاتی از آن به رده‌های پایین‌تر ایل و افراد تابعه، حق چرا و مالیات‌های زراعی دریافت می‌داشت، و در مقابل پی‌آمدها، امنیت افراد و اموال آن‌ها را تضمین می‌نمود. نامبرده با حکومت مرکزی روابط داشت و مالیات جنسی و نقدی سالیانه‌ای نیز به حکومت می‌پرداخت، که مقدار آن قبلاً مورد توافق طرفین قرار گرفته بود، و در صورت رضایت حکومت مرکزی، حکم خانی و سرپرستی برای او صادر و ابلاغ می‌گردید و تخطی از قرار فی‌مابین مشکلاتی برای خان ایجاد می‌نمود.

واحد سیاسی و اداری ایل، طایفه بود. طایفه، مرکز این واحد و مرجع ابلاغ تصمیمات شورای ایل به طایفه بود. سرپرست طایفه نیز به نوبه‌ی خود، تصمیمات ابلاغ شده را به رده‌های زیر طایفه ابلاغ می‌نمود و پس از دریافت انعکاس تصمیم، موضوع را به سرپرست ایل می‌رسانید؛ و چون شبکه‌ی ساختی ایل شکل مخصوصی داشت، هر تصمیمی حداکثر طی دو روز، تا کوچک‌ترین سطح رده‌ها، رسانیده می‌شد و به سرعت به رهبری ایل منعکس می‌شده و تصمیمات لازم اتخاذ می‌گردید.

طایفه

هر ایل، متشکل از چندین طایفه است، که با تاریخ، زبان و فرهنگ مشترکی به هم پیوند خورده‌اند؛ ولی گاهی مشاهده می‌گردد که رده‌هایی با تاریخ و فرهنگ نامشترکی در ایل پذیرفته شده‌اند؛ مانند سادات که شاخه‌ای از ایل بویراحمد را تشکیل می‌دهند، ولی با تیره‌های اصیل بویراحمدی پیوند تاریخی و منشأ مشترکی ندارند؛ چون مشخصه‌ی پیشوند نام افراد ذکور آن‌ها «سید» است ... درحالی‌که تیره‌های اصیل، نام افراد ذکورشان با «کی» یا «کا» آغاز می‌گردد. ایشان بنا بر یک پیمان سیاسی - نظامی با بویراحمدی‌ها در زیر چتر قدرت ایل، و در محدوده‌ی قلمرو آن سکونت گزیده‌اند.

هرچند که بویراحمدی‌ها این رده‌ها را تیره می‌نامند، و پس از آن طایفه قرار دارد، ولی در مفهوم عکس آن است. تعداد طایفه‌های هر ایل، مانند تعداد رده‌های دیگر ایل، تابع هیچ قانونی نیست؛ مثلاً ایل قشقایی دارای شش طایفه است، و پژوهشگران، تعداد طوایف هفت لنگ بختیاری را در سال ۱۳۶۴ ش. ۵۰ طایفه نوشته‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۶).

قشقایی‌ها و بختیاری‌ها، سرپرست هر طایفه را کلانتر می‌نامند. واژه‌ی کلانتر، از زمان صفویه به بعد، به تدریج متداول شده است و به شیوه سنتی سرپرست طایفه‌ها را در لر بزرگ «کی» می‌نامیدند و کی‌ها از شاخه‌ی ویژه‌ای بودند که همسران و دختران آن‌ها را «بی‌بی» می‌نامیدند. ایشان ازدواج درون‌گروهی داشتند؛ افراد ذکور شاخه‌ی کی‌ها، همه بالقوه کی بودند، و همه می‌توانستند به مقام سرپرستی طایفه، تیره یا ایل برسند. لقب کی برای آن‌ها موروثی بود، و ورود به این شاخه کاملاً بسته و از محالات بود.

کی‌ها قدرتمندترین شاخه‌ی هر ایل بودند و شورای کی‌ها، بزرگ‌ترین رویداد منطقه بود. اگر خان در شورای طایفه‌ها شرکت می‌کرد، بزرگ‌ترین تصمیمات تاریخی راجع به جنگ یا صلح گرفته می‌شد و نتیجه‌ی آن قطعی و لازم‌الاجرا بود. در عشایر، مالکیت مرتع مربوط به طایفه است. مرتع دارای مالکیت خصوصی نبود، و تمامی اعضای طایفه می‌توانستند از مراتع متعلق به طایفه‌ی خود بهره‌گیرند. کدخدایان و ریش سفیدان رده‌های مختلف ایل، هر کدام بخشی از مراتع را برای

رده‌ی خود انتخاب می‌کردند، که با تعداد دام آن رده رابطه داشت و تصمیمات درخصوص کمّ و کیف مرتع یا دام، برعهده‌ی شورای رده‌ها بود. تفنگچی‌های طایفه، پایه‌ی قدرت در هر طایفه بودند. هر طایفه سعی داشت تا بهترین و ورزیده‌ترین تفنگچی‌ها را برای رده‌های تابعه‌ی خود در اختیار داشته باشد. سکنه به این مدافعین تفنگچی، افتخار می‌کردند؛ زیرا، آنان مظهر توانایی ایل بودند؛ و چون در اولادها، تش‌ها و تیره‌های مختلف طایفه پراکنده بودند، به هنگام لزوم، به سرعت در محل فرماندهی طایفه تجمع نموده و آماده‌ی اجرای هر دستوری از سرپرست مستقیم خود بودند.

تیره

تیره، رده‌ای است پایین‌تر از طایفه. ایل، طایفه و تیره، رده‌هایی ذهنی هستند که اجزای عینی و وجودی آن‌ها در مال‌های کوچنده و اولادهای اسکان یافته قابل مشاهده است. سرپرست هر تیره، به شیوه‌ی سنتی یکی از کی‌ها در بین لر‌ها (لر بزرگ) بود. هر طایفه، از اتحاد و اجتماع چندین تیره تشکیل می‌گردید، و پایه‌های هر طایفه، بر قدرت و جمعیت این تیره‌ها استوار بود. سرپرستان تیره‌ها و طایفه‌ها، از طرف مرکز قدرت ایلی - که همان ایلخان باشد - تعیین می‌شدند؛ زیرا، در یک ایل، بایستی بین طوایف و تیره‌های تابعه وحدت و یکپارچگی وجود داشته باشد، تا ایل بتواند به بقای خود ادامه دهد. از این‌رو، همیشه سرپرستان این رده‌ها انتصابی بودند، و در صورت لزوم معزول یا تعویض می‌شدند.

سعی بر این بود که بین تیره‌های یک طایفه، اتحادی پایه‌ای وجود داشته باشد، ولی اگر اختلاف درونی تیره‌ای غیرقابل حل بود، ابواب جمعی تیره به دو قسمت مجزا تقسیم گردیده و دو تیره‌ی جدید با نام‌های جدید و ابواب جمعی مخصوص به خود پا به عرصه‌ی ظهور می‌گذارند.

قدرت هر تیره را تعداد مردان جنگجو، ثروت دامی خانوار و پهنه‌ی ابواب جمعی آن‌ها تعیین می‌نمود. اگر کدخدای قدرتمندی بر این تیره حکومت داشت، ایلخان در پی خویشاوندی با این تیره برمی‌آمد و سعی بر آن داشت که در روابط خود، جنبه‌ی دوستی حاکم باشد، و گه‌گاه به مناسب‌هایی امتیازی برای‌شان قایل می‌شد تا قدرت و یکپارچگی ایل حفظ گردد.

تش

تش، رده‌ای است متداول در لر بزرگ، به خصوص بختیاری‌ها، و رده‌ای است پایین‌تر از تیره، که قشقای‌ها آن را «بنکو» می‌نامند، کردها آن را با نام «خِل» یا «باب» می‌شناسند و در لر کوچک اغلب به «هوز» معروف است. تش‌ها هم واحدی هستند ذهنی؛ چون در یک لحظه‌ی زمانی، شاخه‌های مختلف آن که به اولاد شهرت دارند، قابل رؤیت نمی‌باشند. سرپرستی هر تش به عهده‌ی فرد فعال و کاردانی است که به «ریش سفید» مشهور است. ریش سفیدها با سرپرستان تیره رابطه‌ی عمیقی برقرار می‌کنند؛ زیرا، مأموران سیاسی و اجرایی کدخداها رده‌ی بالاترند.

خانوارهای یک تش، همه با هم خویشاوند نزدیک‌اند، و همگی دارای نیای مشترک نیز می‌باشند. بزرگ‌ترین و بیش‌ترین هم‌بستگی‌ها در تش‌ها دیده می‌شود، و در صورت کوچک‌ترین پی‌آمدی، خبر مربوط به سرعت به واحدهای کوچک‌تر (اولاد) منتقل می‌گردد، و اعضای فعال، به سرعت وظایف خود را به انجام رسانیده، و نتیجه را به تیره منعکس می‌نمایند یا دورادور سیاه‌چادری (بُهون) که در آن اتفاق افتاده، گردآمده، برای همیاری به تکاپو می‌افتند.

تش و اولاد، گاهی یک واحد به‌شمار می‌روند. در ایل‌های پنج‌رده‌ای، تش وجود ندارد، و اولاد به جای تش تصمیم‌گیر است. ریش سفیدان تش انتخابی می‌باشند، و حل و فصل رویدادهای درونی تش به عهده‌ی چینن ریش سفیدی است. تش‌ها، واحدهای مستقلی می‌باشند که همبستگی آن‌ها در تیره جلوه‌گر است؛ زیرا نیای مشترک آن‌ها به آن تیره منتهی می‌شود. خانوارهای هر تش، دارای مرتع مشترکی می‌باشند که بخشی از مرتع متعلق به تیره محسوب می‌گردد.

اولاد

هر تش، به چندین رده تقسیم می‌گردد که در لر بزرگ، اغلب بدان اولاد می‌گویند؛ ولی این رده: در ایل قشقای، «بیله»؛ در لرهای حسنونند، «کُر»؛ در کردهای کلهر، «تخماره» و در کردهای جلالی، «زومه» نام دارد، که همگی مترادف و هم مفهوم‌اند.

هر اولاد، از ده‌ها خانوار تشکیل می‌گردد که همگی دارای نیای مشترکی می‌باشند، و نسبت به هم خویشاوند نزدیک هستند؛ ولی این خویشاوندی در رده‌های بالاتر رفته‌رفته کم‌رنگ‌تر می‌گردد. اعضای هر اولاد چه در سردسیر و چه در گرمسیر در کنار هم یا در همسایگی نزدیک به هم، در مرتع مربوط به طایفه‌ی خود پراکنده می‌گردند؛ ولی در مجموع دارای مراتع مشترکی می‌باشند که ممکن است در کنار هم یا دور از هم، برای بهره‌گیری از مرتع، سیاه‌چادرهای خود را برپا دارند؛ ولی هر دسته از این سیاه‌چادرها که تعداد آن‌ها از ده خانوار تجاوز نمی‌نماید، و یک «مال» نامیده می‌شوند، شاخه‌های کوچنده از یک اولاد می‌باشند، که به اتفاق کوچ می‌نمایند، و دارای منافع مشترکی نیز می‌باشند و همیاری و همکاری نزدیکی بین آن‌ها وجود دارد.

سرپرست منتخب هر اولاد را «ریش سفید» می‌نامند. حل و فصل کلیه‌ی امور داخلی اولاد و مال‌های تابعه بر عهده‌ی اوست و در موارد دشوار، از سرپرست تش نیز کمک می‌گیرد. در جوامع عشایری، کلیه‌ی اعضای یک اولاد، در ده واحدی سکونت دارند، ولی این امکان وجود دارد که خانوارهایی با عنوان وابسته (خالو خُرزا = دایی خواهرزاده) با اجازه‌ی آن‌ها و در کنار آن‌ها و همانند آن‌ها سکونت گزینند، و حتی با آن‌ها خویشاوندی نمایند؛ ولی هیچ‌گاه اصالت بومیان اصیل شامل حال آن‌ها نمی‌گردد، و نسل‌اندروسل، این ویژگی غیر خودی، از خانواده‌ی گسترده‌ی آن‌ها زدوده نخواهد شد.

مال

اولاد، آخرین تجمع ثابت ساخت اجتماعی در عشایر است، کوچندگان هر ایلی متعلق به اولادی می‌باشند که در دسته‌جات حدود ده خانواری به سردسیر یا گرمسیر کوچ می‌نمایند، و خانوارهای هر یک از این دسته‌جات، در پهنه‌ی مرتع به چرای دام‌های خود می‌پردازند. جایگاه هر یک از این دسته‌جات در مرتع شناخته شده است و دسته‌های همسایه، حریم آن را مراعات می‌نمایند. سیاه‌چادرهایی که هر یک از خانوارها در دسته‌ی مربوط به خود در کنار هم برپا می‌کنند، «مال» نامیده می‌شود. خانوارهای هر مال، ممکن است در سردسیر یا گرمسیر متغیر باشند، و تعداد خانوارها می‌تواند با مقدار بارندگی سالیانه در نوسان باشد.

مال، تنها واحد عینی در رده‌های ایلی است. مال‌ها، واحدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هر ایل هستند که قبل از هر چیز، واحدهای تولید فرآورده‌های دامی می‌باشند. در گذشته، هر مال موظف بود که به طور سالانه سه سرباز - دو نفر پیاده و یک نفر سواره - برای حکومت مرکزی تسلیح و اعزام کند و تمام هزینه‌های آنان را برعهده گیرد. این سربازان از بین بهترین جوانان مال انتخاب می‌شدند. تعداد کوچندگان، وسعت مرتع و تعداد دام، مثلثی بود که قدرت و ثروت یک ایل را نشان می‌داد. تعادل این مثلث، به وجود اضلاع آن بود. هر نوسانی در هر ضلع مثلث، بر روی دو ضلع دیگر اثرگذار بود و تمام اضلاع از هم تأثیرپذیر بودند.

ساخت قدرت

قبلاً گفته شد که غالب ایلات ایران از نظر ساختاری، شش رده‌ای یا پنج‌رده‌ای می‌باشند. زیربنای این ساخت بر نظام کوچ استوار است و در هر رده‌ای، سرپرستی بر این نظام فرماندهی دارد. ریشه‌های قدرت از این شیوه‌ی فرماندهی شکل گرفته و چرخ حاکمیت در رأس، رده‌ها را به گردش در می‌آورد؛ زیرا، هر رده‌ای تابع رده‌ی بالاتر از خود بوده و هر دو از یکدیگر متأثرند. پس، به موازات ساختار اجتماعی در هر ایلی، بایستی ساخت قدرت نیز متبلور باشد، و این دو ساخت بر هم منطبق باشند. این انطباق در ایل بختیاری دارای چنین شکلی بوده است:

شماره‌ی رده‌ها	ساخت سنتی اجتماعی	ساخت قدرت	توضیح
۱	ایل	ایلخان، خان	ساخت ثابت انتصابی «کی» ها انتخابی «کا» ها
۲	طایفه	کلاتر	
۳	تیره	کدخدا	
۴	تش	ریش سفیدان بزرگ	
۵	اولاد	ریش سفیدان کوچک	
۶	خانوار	سرپرست خانوار	
در پهنه‌ی مرتع	مال خانوار	سرمال سرپرست خانوار	ساخت متغیر انتخابی

افرادی که در رأس قدرت رده‌های مختلف قرار می‌گرفتند، افرادی بودند برگزیده، سیاستمدار، بزرگ شده در محل با همان فرهنگ، آگاه به فرهنگ و تاریخ ایلی خود، آشنا با سکنه و سرشناس، مورد تأیید ساکنین ایل، به طوری که سکنه به اخلاق و روحیه‌ی آن‌ها واقف بودند. هر چند که فرماندهان در رأس بودند، ولی کل کارهای آن‌ها زیر ذره‌بین توده‌های ایلی قرار داشت، و انعکاس آن در ادامه‌ی فرماندهی فرد اثر گذار بود.

در قشقای‌ها حکم کلانتری همه ساله تجدید می‌گردید، کلانتران در محل سکونت خان دعوت می‌شدند. اگر کارنامه‌ی یک ساله‌ی آن‌ها در طایفه‌ی مربوط مثبت بود، حکم کدخدایی مجدداً توسط منشی‌خان برای وی صادر می‌گشت و آنان توسط پیک‌هایی با اسبان تیزرو، کلانتر شدن مجدد ایشان را به اطلاع اعضای طایفه می‌رسانیدند، و جشن و سروری برپا می‌کردند؛ ولی اگر کارنامه منفی بود، کلانتر جدیدی را انتخاب می‌نمودند و چون کلانتران همه از شاخه‌ی واحد انتخاب می‌شدند ممکن بود کلانتر جدید یکی از خویشاوندان نزدیک کلانتر قدیم - مثلاً پسر یا برادرش - باشد.

در بختیاری‌ها هم، اگر کلانتری در طایفه‌ی خود کارنامه‌ی منفی به جا می‌گذاشت، او را طی حکمی تعویض می‌نمودند؛ چنان‌چه در سالی، آنجف کلانتری از طایفه‌ی بامدی، که قبلاً زندانبان قلعه‌ی دز بختیاری بود به مناسبت کهولت سن، به کلانتری مجدد انتخاب نگردید و پسر دوم او، آفرامرز، به جانشینی او برگزیده شد (ورجاوند، ۱۳۴۶: ۱۰۹)، ولی این سنت‌ها پس از سال ۱۳۴۲، رفته‌رفته به هم ریخت و از هم فروپاشید، و فروپاشی را نشان داد چنان‌چه: «... پیوسته، مال، به نام پیرترین عضو مال نام‌گذاری می‌گردید، اما اکنون (۱۳۴۶) تمایلی در مال وجود دارد که ثروتمندترین عضو مال را برگزینند که بتوانند با مأمورین دولتی به گفت‌وگو بنشینند» (صص ۱۱۵ و ۱۱۶)، نقش کلانتران و کدخدایان در مقایسه با گذشته، بسیار کم‌رنگ شده است. اغلب افراد از ایشان حرف شنوی ندارند و برای حل و فصل دعاوی خود بیش‌تر راه ژاندارمری و دادگاه را در پیش می‌گیرند (ص ۱۱۴).

کلانتران خود، از دام‌داران عمده‌ی طایفه بودند؛ به زراعت نیز می‌پرداختند؛ دارای امکانات مالی قابل توجهی بودند و به‌عنوان کلانتر، مقرری سالیانه‌ای از طرف خوانین دریافت می‌داشتند. این مقرری از مالیاتی که خود آن‌ها از افراد ایل برای خوانین جمع می‌کردند تأمین می‌گشت و به‌صورت نقدی و جنسی به آنان تحویل می‌گردید و مقدار آن به نسبت جمعیت تیره‌ی مربوط به مالیات اخذ شده بستگی داشت. این مقدار حقوق در سردسیر به آن‌ها پرداخت می‌گردید (ص ۱۱۳). قدرتمندان ایلی که در رأس رده‌های بالا قرار می‌گرفتند سیاست‌مداران برجسته‌ی محیط ایلی خود نیز بودند. مجموع این سیاستمداران که به نام رده‌های قدرت از آن‌ها نام برده می‌شود به دو دسته تقسیم می‌گردند:

- فرماندهان انتصابی
- فرماندهان انتخابی

فرماندهان انتصابی

فرماندهان انتصابی، قدرتمندترین و سیاستمدارترین فرد انتصابی در رده بودند، اینان سرپرستی سه رده‌ی ایلی: ایل، طایفه و تیره را به خود اختصاص داده بودند. در رأس اینان ایلخان یا خان قرار داشت، که در کل ایل حکومت می‌کرد. کلانتر بزرگ بر طایفه و کلانتر کوچک (وگه گاه کدخدا) بر تیره فرمان می‌راند. انتخاب آنان در تمام ایلات انتصابی بود، و اغلب موروثی؛ زیرا، سکنه‌ی هر جامعه‌ی ایلی به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ی فرماندهان یا اعضای شبکه‌ی قدرت و دسته‌ی فرمانبران. تعداد فرمانبران بسیار زیاد بود، ولی تعداد فرماندهان بسیار اندک. رده‌ی خاص اینان رده‌ای بود کوچک با ازدواج درون‌گروهی. فرمانبران را بدین رده راهی نبود؛ در جامعه‌ی کهن لر بزرگ در پیشوند نام کوچک افراد این گروه واژه‌ی «کی» به کار برده می‌شد که شرح آن گذشت، در بختیاری‌ها واژه‌ی «آ» در پیشوند نام کوچک شاخه‌ی فرماندهی به کار می‌رفت که در ایلات دیگری مشاهده نگردیده است.

اسامی افراد یا واژه‌ی «آ»: آ اردشیر، آ جعفرقلی، آ فرامرز، آ جهانگیر، آ فریدون و ... اسامی افراد یا واژه «کی»: کی شمشیر، کی خنجر، کی سالار، کی زیر، کی فرامرز، کی خورشید و ...

اینان تماماً می‌توانستند بالقوه در رأس هرم قدرت ایلی قرار گیرند، ولی بالفعل، هر ایل به تعداد معدودی از اینان نیاز داشت. از این رو فرماندهی قدرتمند ایل، برای سرپرستی قدرت هر رده‌ی طایفه یا تیره، باید یکی از افراد این شاخه‌ی ویژه را برگزیند. معیار برگزیدن چنین بود که بایستی طرز تفکر سیاسی برگزیدگان با طرز تفکر سیاسی سرپرست ایل همانند و هم‌سو باشند، تا سرپرستی ایل بتواند به حیات سیاسی خود ادامه دهد، وگرنه بین طوایف و تیره‌ها نزاع در می‌گرفت و به متلاشی شدن رده‌های ایل منجر می‌شد.

کی‌ها در بویراحمد کهگیلویه، هم اکنون هم حیات دارند، ولی نقش کاربردی آن‌ها نسبت به گذشته کم‌رنگ و تضعیف شده است. اکنون حدود دو نسل است که ایشان اهمیت خود را از دست داده‌اند؛ ولی هنوز در جامعه‌ی سنتی ایلی از احترام ویژه‌ای برخوردارند.

فرماندهان انتخابی

سرپرستان رده‌های تش و اولاد، انتخابی بودند و به نام «ریش سفید» شهرت داشتند. شاهسون‌ها و ترکمن‌ها اینان را «آق سَقَل» (ریش سفید) می‌گفتند. اینان از فعال‌ترین افراد رده‌ای بودند که در آن عضویت داشتند. به خاطر این‌که قدرت سیاسی و نظامی آن‌ها در قبال قدرت ایل درصد اندکی را شامل می‌شد، به صورت انتخابی و از میان مردمی‌ترین، دلسوزترین و آگاه‌ترین رده‌ی مربوط گزینش می‌شدند؛ ولی آن‌چه در انتخاب اینان سخت اهمیت داشت، تجربیات سنی آن‌ها بود؛ زیرا، در عشایر، تجربه، پختگی، درایت و آگاهی از آن کهن‌سالان با تجربه بود و ریش‌سفیدان از بین این‌گونه کهن‌سالان آگاه انتخاب می‌شدند. ریش‌سفیدان قدرتی نبودند که بتوانند در مقابل قدرت عظیم ایل مقاومت نمایند. اغلب با سیاست‌گذاری صدر ایل مخالفت نمی‌کردند و در صورت مخالفت، به

زندان محلی محکوم می شدند. و گه گاه مورد شکنجه نیز قرار می گرفتند؛ چون هر ایلی برای خود زندان و زندانبان و تشکیلات مربوطه را دارا بود. بزرگان و سالخورده‌گان این رده‌ها، سخت مورد احترام بودند و همگان از تجربیات آن‌ها بهره می گرفتند، و در مجامع عمومی از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند. سیاست‌گذاران تیره، تصمیمات شورای سیاست‌گذاری را جهت اجرا به سرپرستان اولاد ابلاغ می کردند و از این طریق سیاست اتخاذ شده به اطلاع عموم رسانیده می شد و نتیجه به رده‌های بالاتر منعکس می گردید.

گه گاه مشاهده می گردید که انتخاب سرپرستان نیز موروثی بود، جمعیت یک اولاد یا یک تش همه با هم خویشاوند بودند؛ ولی اعضا حق داشتند که ریش سفید را مورد انتقاد قرار دهند و فرد دیگری را به جای او برگزینند، و چون همه از نزدیک یکدیگر را می شناختند و از طرز تفکر یکدیگر آگاه بودند این گونه پی آمدها سریعاً به نفع واقعیت فیصله می یافت.

فرماندهان انتخابی، و رده فرماندهی آن‌ها تماماً جزو فرمانبران ایلی بودند، افراد مذکر فرمانبران با پیشوند «کا» در جلوی اسم کوچک‌شان شناخته می شدند. مانند: کایمور، کاتیمور، کادهراب، کاسهراب، کامحمد، کاعلی و اینان خود را قبلاً فرمانبر کی‌ها می دانستند، و در محاوره‌ی عمومی می گفتند: «او کی می باشد، ما کا هستیم» (او فرمانده است و ما فرمانبر می باشیم).

شبکه‌ی قدرت

در رأس شبکه‌ی قدرت در هر ایلی، ایخان قرار داشت. ایلخان با موافقت حکومت مرکزی بر چند ایل کوچک فرماندهی می کرد. سرپرست ایل‌های کوچک را خان می نامیدند. این موافقت حکومت مرکزی بیش تر به خاطر جمع‌آوری مالیات بود، که تسهیلاتی برای مأمورین مرکز فراهم شده باشد. ایلخان، بزرگ‌ترین قدرت و تصمیم‌گیرنده‌ی اجرای هر نوع سیاستی در منطقه بود، و کلانتران و کدخدایان بازوهای اجرایی سیاست ایلخانان بودند، و اجرای این سیاست در شورای کلانتران تصمیم‌گیری می شد. البته نیروی قدرت و جنگجویان آنان را عملیه‌ها تشکیل می دادند.

عمله در عشایر، به مفهوم تکاور، سوارکار، تیرانداز، چابک، نترس، جنگجو، چریک و آگاه به فنون جنگ‌های کوهستانی و فرماندهی ایل، این عمله‌های ویژه را در سطح رده‌های مختلف ایل شناسایی کرده و آن‌ها را به مرکز قدرت ایل که محدوده‌ی سیاه‌چادر خان باشد، دعوت می‌نمودند. اینان با خانواده‌ی خود به آنجا کوچ نموده و در زندگی مادی، از امکانات موجود خان بهره‌مند می‌شدند، و همیشه آمادگی داشتند در لشکرکشی‌های منطقه‌ای شرکت نمایند. این عمله‌ها که نیروهای جنگی و شبکه‌ی قدرت خان را تشکیل می‌دادند، برحسب اهمیت و آگاهی و اعتقاد به مرکز قدرت، به گروه‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شدند و منابع تاریخی زنده، از اینان با نام «نوکر باب» یاد نموده‌اند و هنوز هم با همین نام شناخته می‌شوند.

غوره، عمله، تفنگچی و دست‌پتی، رده‌های گروه عمله می‌باشند. غوره‌ها بسیار به خان نزدیک بودند و از محارم خان به‌شمار می‌رفتند. عمله‌ها پس از غوره‌ها بیش‌تر نیروهای جنگی چریکی پیاده نظام را تشکیل می‌دادند. تفنگچی‌ها، نیروی سواره‌نظام خان بودند که اسب و تفنگ در اختیار آنان گذارده می‌شد و دست‌پتی (دست خالی) تدارکات پشت جبهه را عهده‌دار بودند، و به هنگام جنگ و غارت دشمن، هر کدام سهم مشخصی از غنایم جنگی می‌بردند و چون قانونی عرفی همگان از این شیوه‌ی تقسیم با اطلاع بودند.

هر سیصد نفر عمله، دارای سرپرستی بودند به نام «ارجمندی» که از محارم تراز اول خان بود. هر ایل، در میان عمله‌های خود به هنگام جنگ، پرچمداری داشت که پرچم ایل را پیشاپیش جنگجویان حمل می‌نمود. پرچمدار از سوارکاران مشهوری بود که بایستی به هنگام جنگ پرچم را به اهتزاز در آورد. دو نفر مأمور سوارکار دیگر در کنار پرچمدار حرکت می‌کردند که در صورت تیرخوردن یا کشته شدن پرچمدار، پرچم او را به اهتزاز در آورند؛ چون اگر پرچم سرنگون می‌شد، ایل را شکست خورده می‌پنداشتند. پرچمداری در ایل موروثی بود و پرچمدار دارای مزایایی در ایل نیز بود. شاهنامه‌خوانی و حماسه‌سرایی به هنگام جنگ متداول بود و برای ایجاد هیجان و تحریک افراد به جنگ و حماسه‌آفرینی، فردی با صدای خوش و بلند به شاهنامه‌خوانی می‌پرداخت.

قدرت نظامی هر ایل، به تعداد سوارکاران جنگی ایل بستگی داشت، همان‌طور که قدرت اقتصادی ایل به پهنه‌ی مرتع و تعداد دام‌های‌شان بستگی داشت. توده‌های ایلی به فرماندهان خود سخت احترام می‌گذازدند و قبلاً از تصمیمات آن‌ها بدون چون و چرا پیروی می‌کردند. به هنگام کوچ از سردسیر به گرمسیر حتماً به دیدن خان می‌رفتند، در این دیدار هدیه‌ای با خود برای خان می‌بردند، ارزش هدیه برای توده‌های ایلی مطرح نبود، بلکه این موضوع مطرح بود که با این دیدار به نوعی با خان بیعت نموده بودند، و در مقابل هر اتفاقی که برای هر فرد عضو ایل در هر نقطه از ایل می‌افتاد، خان با تمام نیرو و توان خود از آنان به دفاع برمی‌خاست حتی اگر که به جنگ تمام عیار منجر گردد.

البته بایستی به خاطر داشت که حکمرانان و قدرتمندان ایلی، برای حفظ موقعیت خود و گسترش محرمانه‌ی قلمرو خود، یکی به جمع‌آوری نیروی نظامی بسیار توجه داشتند، و ابزار مورد نیاز این قدرت را تا حد امکان تهیه می‌کردند، دیگر این که به ازدواج‌های سیاسی نیز دست می‌زدند تا با رده‌های قدرتمند ایلی، خویشاوندی نموده و طبق سنن عشایری، این نوع ازدواج‌ها، پیوند سیاسی عمیقی را در بین این رده‌ها به همراه داشت.

در سال ۱۳۴۲ که اصلاحات ارضی آغاز گردید، و ملی شدن منابع طبیعی در سراسر کشور به مرحله‌ی اجرا گذارده شد، مرتع عشایر سخت آسیب دید و به دنبال آن دو ضلع دیگر مثلث مذکور، تعادل طبیعی خود را از دست داد؛ زیرا، بهره‌گیری عشایر از مراتع سنتی و موروثی خود سخت محدود گردید، و بخش‌هایی از مرتع به ضبط سازمان‌های دیگری در آمده بود. با این پی‌آمدها مراتع مشترک متعلق به طایفه، از مالکیت طایفه خارج گردید، و سرپرستان عشایری با از دست دادن مراتع خود، به دفاع برخاستند و جنگ بین حکومت مرکزی و رده‌های قدرت عشایری آغاز گردید. که رویدادهای این جنگ که بین عشایر لر بزرگ و قشقایی رخ داد، در کتاب «تاریخچه‌ی عملیات نظامی جنوب» «ارتشبد بهرام آریانا» به تفصیل آمده است.

عشایر در این نبرد شکست خوردند، ساختار سنتی و رده‌بندی ایلی آن‌ها از آن پس رفته‌رفته دچار فروپاشی گردید؛ زیرا، دیواره‌های نظام قدرت و نظام بهره‌گیری



سنتی از مرتع بهم ریخت و متلاشی گردید؛ توده‌های ایلی بدون سرپرست ماندند، و به مرور ساخت آن‌ها به هم ریخت و هرم ساختی قدرت و نظام اجتماعی آن‌ها به دو پاره تقسیم شد که در نمودارهای ضمیمه، جزئیات بیش‌تری از آن با استناد به ارقام ترسیم گردیده‌اند.

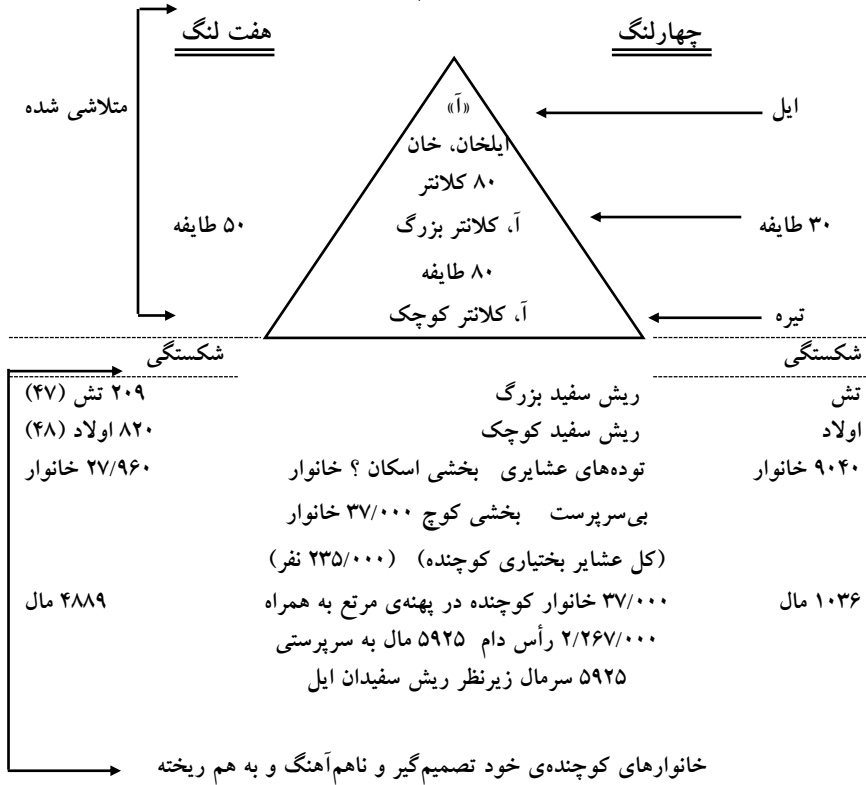
در سال ۱۳۴۲، جمع تصمیم‌گیرندگان کلیدی ایل بویراحمد، فقط ۹۰ نفر بودند و کلیه‌ی فرماندهان اولادها از حدود ۴۱۱ نفر تجاوز نمی‌کردند. حدود ۱۸٪ از مجموع این سرپرستان، به مناسبت‌های ذکر شده، از فرماندهی عزل شدند و از آن پس، شکستگی قدرت، فروپاشی و بهم‌ریختگی آغاز گردید، و به دنبال آن، ساخت سنتی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر گردید؛ بدان‌گونه که متولدین پس از آن سال‌ها، اطلاع کم‌تری از این ساخت سنتی دارند. پیشوندهای کی و کا از اسامی ذکور نیز حذف شده‌اند، و در هرم قدرت بختیاری‌ها نیز وضع به همین منوال است و چنین شکستگی‌هایی نیز مشاهده می‌گردد، که نمودار آن درج شده است.

هرم قدرت در نظام سنتی ایل بویراحمد ۱۳۴۲

متلاشی شده ۹۰ نفر	۱ نفر	ایلیخان خان کلاترها کدخداها	۱ ایل
	۲ نفر		۱۱ تیره
	۱۱ نفر		۷۶ کدخدا
	۷۶ نفر		
آغاز شکستگی و فروپاشی			
فروپاشیده به هم ریخته بدون سرپرست	کاها (ریش سفیدان)		۴۱۱ اولاد
	توده‌های ایل ۲۰/۰۰۰ خانوار اسکان یافته ۸/۶۰۰ خانوار کوچنده‌ها ۱۱/۴۰۰ خانوار		
	کوچنده‌ها در پهنه‌ی مرتع ۱۱۴۰ تا ۲۲۸۰ ریال سرپرست مال‌ها ۱۱۴ تا ۲۲۸۰ ریال		مال‌ها سرما‌ها

هرم قدرت در نظام شش رده‌ای ایلی بختیاری

قدرت فروپاشیده



یادداشت‌ها :

- ۱- هر دو جامعه (روستایی و عشایری) تابع طبیعت می‌باشند، ولی اگر سه جایگاه سکونتی در شهر (یک مجتمع مسکونی)، در روستا (یک ده یا یک قلعه) و در عشایر (یک مال) را در نظر بگیریم؛ اگر به مناسبتی سرما و سیلی در پهنه‌ی این سه جایگاه به وقوع پیوندد، این سه مجتمع درباره‌ی این پدیده‌ی طبیعی چه عکس‌العملی نشان می‌دهند. اگر ما توجه داشته باشیم که جامعه‌ی شهری دارای تکنولوژی پیشرفته‌تر نسبت به روستا و روستایان نسبت به عشایری می‌باشند. نتیجه این است که:
 - الف) جامعه‌ی شهری: در مجتمع خود بی‌توجه به این پدیده، فقط نظاره‌گر آن است و به خاطر تکنولوژی پیشرفته‌ای که در اختیار دارد، شاید توجهی بدان نداشته باشد.
 - ب) جامعه‌ی روستایی: در سرپناه‌های ثابت خود، وسایل گرمازا را در اختیار دارند و در نهایت توجه به سیل دارند تا در صورت به بار آوردن خرابی، مسیر آن را منحرف نمایند.
 - ج) جامعه‌ی عشایری: در سیاه‌چادرهای خود به سر می‌برند، چه بسا مقهور طبیعت هم می‌گردند تبعیت آن‌ها از طبیعت، نسبت به دو جامعه‌ی دیگر بسیار کم‌تر است و با فشار طبیعت مغلوب نمی‌گردند. در صورتی که آن دو جامعه، فشار طبیعت را می‌پذیرند و با هرگونه تغییر طبیعت آن‌ها هم به تبعیت از طبیعت شیوه‌ی زندگی و محیطی خود را تغییر می‌دهند.
- ۲- وی می‌گفت: آقامحمدباقر خوبانی، پدر آقامحمدخوبانی، سرپرست آقایی‌های طایفه‌ی بابکانی، قبل از انقلاب اسلامی، همیشه به حیات غیب سوگند می‌خورد.
- ۳- حیات داوودی‌ها، یکی از ایل‌های اسکان یافته لر بزرگ می‌باشند.
- ۴- آقای طاهری خود از سرپرستان طایفه‌ی «طاس احمدی» دشت موری بویراحمد می‌باشد، که از این‌گونه رویدادهای محلی اطلاع کامل دارند.
- ۵- این دسته‌ها، براساس اعتماد خان، تقسیم می‌شدند. غوره‌ها، از همه به خان نزدیک‌تر بودند، و پس از آن - به ترتیب - گروه‌های دیگر قرار داشتند.
- ۶- ستون‌های ۵-۱ به ترتیب (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸ الف: ۷۸، ۷۹: ۱۱۳، ۱۱۷ و ۱۲۱: ۹۸-۶۷). ستون ۶ (رضوانی، ۱۳۷۷: ۶۳-۶۱)، ستون ۷ (صفی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۵۲)، ستون ۸ (هویزایی، ۱۳۷۵)، ستون‌های ۹ و ۱۶-۱۲ (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸ ب: ۹۷-۷۶)، ستون ۱۰ (پهنیا، ۱۳۷۳: ۲۹) ستون ۱۱ (میزبان، ۱۳۷۱: ۳۴ و ۳۵).
- ۷- هر چند اسکلت و زیربنای ساختی این ایل شش‌رده‌ای است، ولی به خاطر سوابق کهن، وسعت منطقه، تقسیمات مالیاتی منطقه‌ای، اتحاد سیاسی - نظامی و وحدت مکانی، رده‌های دیگری در تقسیمات اولیه‌ی آن‌ها ایجاد شده است، که هم‌اکنون می‌توان این بزرگ ایل را هشت رده‌ای و با تفسیری نُه (۹) رده‌ای به حساب آورد، که خود به پژوهش جداگانه‌ای نیاز دارد. برای شناخت مقدماتی این رده‌ها، به کتاب «لرهای ایران، صفی‌نژاد» صص ۱۶۵-۱۲۹ مراجعه کنید.
- ۸- در چارچوب شاخه‌ی اصلی ایل دشمن‌زیاری، در دوره‌ی اصیل، بعد از ایل، تیره، و در دوره‌ی دیگر، بعد از ایل، طایفه قرار دارد.

- ۹- در ایل بهمئی، به جای تیره، تش و اولاد، دهه‌های اول و دوم و سوم به کار برده می‌شود. آخرین رده قبل از خانوار، رده‌ای ثابت در ساخت سستی.
- ۱۰- ستون‌های ۱-۵ (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸ ب: ۷۹، ۹۷ و ۹۸)، ستون‌های ۶ و ۷ به ترتیب (صفی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۵۲۵؛ ۱۲۱)، ستون ۸ (صفی‌نژاد، پژوهش‌های میدانی).
- ۱۱- آخرین رده قبل از خانوار، رده‌ای ثابت در ساخت سستی.
- ۱۲- آبادی عشایر با محل متغیر، و جابه‌جا شدن هر از چندگاه، یکبار.

منابع:

- ۱- افشارنادری، نادر (۱۳۴۷)؛ جمعیت و شناسنامه‌ی ایلات کهگیلویه، گروه عشایری، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، گزارش شماره ۸، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲- امین گلستانه، ابوالحسن بن محمد (۱۳۴۴)؛ مجمل‌التواریخ، افشاریه و زندیه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: ابن‌سینا.
- ۳- بختیاری، سرداراسعد علی‌قلی خان (۱۳۶۳)؛ تاریخ بختیاری، تهران: یساولی (فرهنگ‌سرا).
- ۴- بهنیا، علاءالدین (۱۳۷۳)؛ بررسی مردم‌شناسی طایفه‌ی ارشلو، ایل بچاقچی، کرمان: مؤسسه کویر.
- ۵- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)؛ جامع‌التواریخ، ج ۳، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز.
- ۶- رضوانی، مجتبی (۱۳۷۷)؛ پویش انسان در جغرافیا (مطالعه‌ی موردی ایل خزل)، تهران: امیرکبیر.
- ۷- سرشماری عشایر کوچنده، جزوات بختیاری، (۱۳۶۶)؛ تهران: مرکز آمار ایران.
- ۸- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۴۷)؛ جمعیت و شناسنامه‌ی ایلات کهگیلویه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران (زیراکس).
- ۹- _____ (۱۳۶۸ ب)؛ «ساخت سنتی در عشایر ایران»، نامه‌ی علوم اجتماعی، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳، صص ۶۷-۹۸.
- ۱۰- _____ (۱۳۶۸)؛ الف)؛ عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۷)؛ تحلیل و تفسیر مجموعه‌ی اسناد روستایی و عشایری ایران، ج ۲، کتاب سوم، طومار دشمن‌زیاری، تهران: نشر آتیه.
- ۱۲- _____ (۱۳۸۱)؛ لرهای ایران، تهران: نشر آینه.
- ۱۳- طاهری، عطا (کی‌عطا) (۱۳۸۲)؛ مصاحبه نگارنده.
- ۱۴- عباسی، عباس (۱۳۷۹)؛ گناوه، قریه‌ی خورخلیل، شیراز: راه‌گشا.
- ۱۵- عکاشه، اسکندرخان (۱۳۶۵)؛ تاریخ ایل بختیاری، تهران: فرهنگ‌سرا.
- ۱۶- کشاورز، هوشنگ و ناظم‌رضوی، میرسیدعلی (۱۳۵۵)؛ عشایر و مسایل توسعه، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش مطالعات عشایری، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۷- میزبان، مهدی (۱۳۷۱)؛ طایفه‌ی گیکلو، تیره‌ی حاجی ایمانلو، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزادی اسلامی، رشته‌ی مردم‌شناسی (منتشر نشده).
- ۱۸- ورجاوند، پرویز و دیگران (۱۳۴۶)؛ بامدی طایفه‌ای از بختیاری، کار گروهی [گروه عشایری]، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹- هویزایی، علی (۱۳۷۵/۱۲/۲۸)؛ مصاحبه نگارنده، اهواز.